

سرگذشت

سیف الدین باخرزی

بانضمام

شمه‌ای از مقامات و افکار او منقول از
اوراد الاحباب تألیف ابوالمفاخر یحیی باخرزی

و

رساله در عشق از آثار صاحب ترجمه

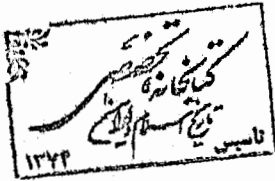
بقلم

ابرج افشار

تهران - ۱۳۴۱

مجله دانشکده ادبیات، شماره‌های چهارم، پنجم و چهارم سال نهم

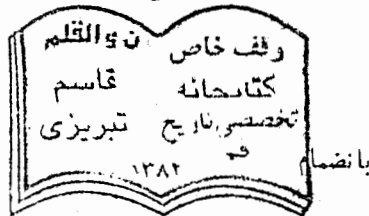
چاپخانه دانشگاه تهران



سرگذشت

اسکین شد

سیف الدین باخرزی



شمه‌ای از مقامات و افکار او منقول از

اوراد الاحباب تألیف ابوالفماخر یحیی باخرزی

و

رساله در عشق از آثار صاحب ترجمه

بقلم

ایرج افشار

تهران - ۱۳۴۱

سیف الدین باخرزی

بقلم آقای ایرج افشار

نویسنده این سطور در سال ۱۳۴۹ بدعوت پروفیسور هنینگ برای تهیه مقاله بمنظور درج در مجموعه مقالاتی که در برزگداشت از مقام علمی سید حسن تقی زاده بزبانهای اروپائی طبع می شد به بررسی در یادداشت های مربوط به احوال و آثار وافکار سیف الدین باخرزی پرداخت چون درج همه آن اطلاعات در مقاله چند صفحه ای میسر نبود لذا فشرده مطالب برای طبع در آن مجموعه بزبان فرانسوی فراهم شد . اکنون که مجموعه مذکور انتشار یافته مناسب دانست یادداشت های مربوط به سیف الدین را بتفصیل بیشتر تدوین و درین مجله درج کند . پیش ازین در شماره ۴ سال هشتم (۱۳۴۰) همین مجله اینجانب متن رساله عشق نوشته سیف الدین باخرزی را بطبع رسانیده بود و رباعیات او را آقای سعید نفیسی در همین مجله (شماره ۴ سال دوم) درج کرده اند .

I

سیف الدین باخرزی مشهور به « شیخ عالم » از عارفان و متصوفان بلند مرتبه نیمه اول قرن هفتم هجری و از خلفای عارف مشهور شیخ نجم الدین کبری است . در عالم شعر

مقدمه کلی در
مآخذ تحقیق

فارسی ، رباعیات شورانگیز عارفانه و عاشقانه اش موجب شهرت اوست .

باخرزی و اولاد و احفادش باستناد مراجع و مآخذ معتبر سالهای دراز مراد و قطب عده ای کثیر از صوفیه بوده اند و خانقاه و مزار خود سیف الدین مورد احترام و زیارتگاه عوام و خواص بوده است .

از میان مراجع تحقیق در احوال سیف الدین باخرزی ، آنها که از متون قدیم یعنی متعلق به عصر او یا قریب بعصر اوست مفیدست . از کتب قرون اخیر یعنی آنها که پس از نفحات الانس تألیف شده است نکته تازه بدست نمی آید و همه مطالبی که در کتابهای چون هفت اقلیم و آتشکده و مجمع الفصحا و طرائق الحقایق و ریاض السباحه

وریاض العارفین و ازین قبیل کتب دیده میشود تکرار مکررات و خالی از فواید تاریخی و غالباً محتوی برچند رباعی ازوست .

از میان معاصران ما شرح حال سیف الدین باجمال بقلم فؤاد کوپرولو درجلد چهارم دائرة المعارف اسلامی مندرج است . مرحوم محمد قزوینی بعلت اشتمال شد الازار براسم عارف مذکور ترجمه کوتاهی ازو مأخوذ از مراجع صحیح و قدیم ترتیب داده است . آقای سعید نفیسی نیز شرح حالی ازسیف الدین باخرزی بصورت مقدمه بر رباعیات او (که از منابع و مراجع متعدد رباعیهای منسوب به او را جمع کرده اند) تدوین کرده اند^۱ .

ظاهراً قدیمترین (تا آنجا که براینجانب معلوم است) ذکرری که ازسیف الدین باخرزی درمتون قدیم می یابیم اشاره ای است که عظاملک جوینی درتاریخ جهانگشا (تألیف حدود ۶۵۸) می آورد و می نویسد که مادر منکوقاآن هزاربالش نقره برای بنای مدرسه بخارا اختصاص داد و تولیت و اداره امور مدرسه را بعهدۀ سیف الدین گذاشت^۲ .

پس از جهانگشا قدیمترین مأخذ ما مطلبی است که علیشاه بن محمدخوارزمی بخاری (ظاهرآمتولد ۶۲۳) ازمریدان سیف الدین در کتاب اثمارالاشجار (اثمارواشجار) نوشته است و وفات او را درشب یکشنبه بیست و چهارم ذی القعدة ۶۵۹ وقت نمازخفتن

۱- در « تاریخ ادبی ایران » تألیف ادوارد براون ازسیف الدین بعنوان خلیفه نجم الدین کبری ذکر میشود. آنچه در « تاریخ ادبیات در ایران » تألیف دکتر ذبیح الله صفا (۲ : ۸۵۶-۸۵۸) آمده خلاصه مقاله سعید نفیسی است . کارل پروکلمن در « تاریخ ادبیات عرب » (ذیل سوم) درجائی که از « وقایع الخلوه » تألیف سیف الدین نام می برد اطلاعاتی مختصر در احوال او ذکر می کند . فریتز مایر در مقدمه آلمانی که بر متن عربی « فوائح الجمال و فوائح الجلال » تألیف نجم الدین کبری نوشته است شرح مختصری در ترجمه حال سیف الدین دارد .

۲- تاریخ جهانگشا، ج ۳ : ۹۰ .

پس از هفت روز رنجوری ضبط می کند^۱ و این ضبط درست مطابق است با آنچه درسند معتبر و قدیم دیگر یعنی الجواهر المضية (مؤلف آن متولد ۶۹۶) آمده است. ما پس ازین آنجا که درباره وفات او صحبت می کنیم به این مطلب باز میگردیم^۲.

II

در اغاب مآخذ این عارف را به لقب اوسیف الدین می شناسیم
نام و کنیه و لقب و شهرت
 و اختلافی هم در لقبش دیده نمی شود. کنیه اش بنا بر ضبط مآخذ قدیم (الجواهر المضية، مجمل فصیح خوانی، تاریخ ملا زاده) و مخصوصاً اوراد الاحباب تألیف نوّه صاحب ترجمه (ورق ۶۴b) ابوالمعالی است^۳. نام او را همه مآخذ سعید ضبط کرده اند. وی در عهد خود به «شیخ عالم» (= شیخ العالم) مشهور بوده است و اغلب مآخذ باین اشتهاار اشاره کرده اند^۴. ابوالمفاخریحی نوّه او در کتاب اوراد الاحباب همیشه او را شیخ عالم یا شیخ العالم می نویسد^۵. بنا بر قول صاحب «قندیّه» وی در بخارا و سمرقند به «خواجّه فتح آبادی» نیز مشهور بوده است^۶. سبب این اشتهاار را باید بعلمت آن دانست که

۱- این مطلب را سعید نفیسی در مقاله از نسخه خطی ملکی خود نقل میکند. در چاپ ناقصی که ازین کتاب در هند بنام «ثمره شجرة نجوم» (لکهنو، ۱۳۲۰ق) شده است چنین مطلبی دیده نمیشود. در دو نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و کتابخانه دانشکده حقوق طهران نیز این مطلب نیست. ما نیز به نسخه متعلق به سعید نفیسی نگاه کرده ایم.

۲- باید توجه داشت که جهانگشا یک سال قبل از وفات شیخ و ائمار الاشجار میان ۶۷۹-۶۹۱ تألیف شده است.

۳- فؤاد کوپرولو در دائرة المعارف اسلامی و آقای سعید نفیسی در مقاله خود کنیه اش را «ابوالمعانی» می نویسند. این سهو ظاهر آنرا خود از نفحات الانس است.

۴- مجمل فصیح خوانی، تاریخ گزیده (ص ۷۹۱)، حبیب السیر (۶۴۳)، تذکرة الاولیاء محرابی (۸۹=۷۷)، رشحات عین الحیمة (۳۰)، روضات الجنات فی تاریخ هراة (۲۲۳-۲۲۵)، تاریخ ملازاده (۴۰-۶۸ و ۴۲).

۵- نگاه کنید به منتخبات آن منقول از نسخه خطی شماره کتابخانه نافذباشامورخ ۷۹۷ که در دنبال این مقاله نقل می شود و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست.

۶- قندیّه، ص ۶۴.

خانقاه و تکیهٔ شیخ دردیه «فتح‌آباد» نزدیک بخارا بوده است و همانجا مدفون است .
 نام پدر وی در مآخذ قدیم و نزدیک به عصر سیف‌الدین (مجمعل فصیح
 خوافی، سمط‌العلی، ملحقات‌الصراح، الجواهر المضية و تاریخ ملازاده) مطهر
 مضبوط است . اما در حبیب‌السیر و بعضی از کتب پس از آن (طرائق الحقائق،
 الذریعه، دائرة المعارف اسلامی، مقاله آقای سعید نفیسی) اسم پدر شیخ را «مظفر»
 ضبط کرده‌اند و این تحریف ظاهراً ناشی از حبیب‌السیرست . قرینه‌ای که بر صحت
 ضبط «مطهر» در میان هست اینست که نام سومین فرزند سیف‌الدین باخرزی
 ملقب به مظهرالدین «مطهر» بوده است و میدانیم که میان قدما مرسوم بوده است
 که نام پدر خود را بر پسر خود می‌گذارده‌اند، کما اینکه سیف‌الدین باخرزی نیز همنام
 با جد خویش و نام آنها سعید بوده است .

چنانکه گذشت نام جد سیف‌الدین باخرزی بنا بر ضبط الجواهر المضية (۱: ۲۹۰) و
 مجمعل فصیح خوافی و تاریخ ملازاده (۱: ۴۲-۴۱) و هدیه العارفین (۱: ۳۹۱) «سعید» است و
 نام نیایش را مؤلفان مجمعل فصیح خوافی و هدیه العارفین «علی» نوشته‌اند .
 بطور خلاصه آنکه این عارف را باید ابوالعالی سیف‌الدین سعید بن مطهر بن
 سعید بن علی الصوفی الباخری مشهور به شیخ عالم‌نامید^۱ و مولد او باخرز از قراء
 خراسان میان نیشابور و هرات در جنوب جام است^۲ .

III

تاریخ ولادت سیف‌الدین باخرزی را الجواهر المضية

تاریخ ولادت
و رحلت

و تاریخ ملازاده مؤکداً روز شنبه نهم شعبان ۵۸۶ ضبط
 می‌کنند . اما فصیح خوافی ذیل حوادث ۵۷۶ ضبط کرده است .

اما چون مدت عمر او را مؤلف تاریخ ملازاده^۳ و صاحب خزینة الاصفیاء^۴ هفتاد

۱- در نسخهٔ موسوم به المشیخة (شمارهٔ ۲۱۴۳ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه در صفحهٔ
 ۱۸۵ که داستانی صوفیانه از سیف‌الدین نقل شده نام او پدرانش بهمین ترتیب آمده است .

۲- یاقوت ۱: ۴۵۸ .

۳- تاریخ ملازاده ص ۴۲ .

۴- خزینة الاصفیاء ۲: ۲۷۳-۲۷۴ .

وسه سال قید کرده‌اند و تاریخ وفات او باستناد منابع اصیل سال ۶۵۹ بوده است، پس تولد او در سال ۵۸۶ اتفاق افتاده نه سال ۵۷۶ چنانکه در مجمل فصیح خوافی آمده است^۱. در تاریخ ملازاده این رباعی

تصوف را چو احیا کرد معبود سعید بن المطهر بود مقصود
ولادت در نهم از ماه شعبان ز هجرت پانصد و هشتاد و شش بود

درماده تاریخ ولادت شیخ از گفته قائل نامعلوم نقل شده است.

تاریخ وفات او را باختلاف ذکر کرده‌اند. مجمل فصیح خوافی سال ۶۴۶^۲ و شاه‌صا‌دق سال ۶۵۳ و تاریخ گزیده و روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات و حبیب‌السیر و تاریخ کبیر و خزینة الاصفیا و ریاض السیاحة و طرائق الحقائق و ریاض العارفین و به تبع آنها دائرة المعارف اسلامی سال ۶۵۸ را سنۀ وفات شیخ دانسته اند و هیچیک ماه و روز فوت را قید نکرده‌اند. اما ماخذ قدیمتر که تألیف آنها نزدیک به عصر صاحب ترجمه و طبعاً معتبرترست چون اثمار الاشجار و تاریخ و صاف (ص ۱۵) و الجواهر المضية و نفحات الانس و تاریخ یافعی (۴: ۹۵۱)^۳ و تاریخ ملازاده سال ۶۵۹ را ضبط کرده‌اند. از متأخرین صاحب هدیه العارفین نیز همین سال را وفات شیخ دانسته است. درسه ماخذ معتبر یعنی اثمار الاشجار و الجواهر المضية و تاریخ ملازاده روز و ماه را نیز ذکر می‌کنند. اثمار الاشجار نوشته است که رحلت وی در شب یکشنبه ۲۴ ذی القعدة ۶۵۴ و فوت نماز خفتن پس از هفت روز رنجوری روی داد. در الجواهر المضية آمده است که: « مات ليلة السبت خامس عشرين ذی القعدة عند الحافظ ابی محمد سنة تسع و خمسين و ست مائة »^۴. مؤلف تاریخ ملازاده می‌نویسد: « و وفات ایشان در بیست و چهارم

۱- فریتز مایر تولد او را ۵۸۵ ضبط کرده و معلوم نیست از کدام ماخذ این تاریخ را بدست آورده است.

۲- اگرچه فصیح خوافی وفات شیخ را ذیل سال ۶۴۶ ضبط کرده است ولی می‌نویسد که دیگران سال ۶۵۹ را سنۀ وفات شیخ دانسته‌اند.

۳- بنقل از مقاله سعید نفیسی، مجله دانشکده ادبیات ج ۲ ش ۴: ۱-۵.

۴- الجواهر المضية فی طبقات الحنفية ۱: ۲۴۹.

ذوالقعدة سنه تسع وخمسين وستمائة» بود و این رباعی را نیز نقل می کند :

در ششصد و پنجاه و نه از حکم و دود در بیست و چهار ماه ذوالقعدة که بود
آن مرغ همای عالم همت را باز اجل از چنگ جهانش بر بود^۱

IV

وقایع زندگانی
اکنون بپردازیم به اخبار و قصصی که در خصوص زندگانی
شیخ و حالات و روحیات و مقامات او در دست داریم و از روی
آنها می‌توانیم اطلاعاتی از وقایع حیات وی، بترتیب تاریخی مدون و مرتب کنیم. بحث درباره
کشف و کرامات شیخ و مناقب و مقامات او دامنه‌ای وسیع می‌خواهد و این سطور و مقاله
گجایش آن مطالب را نخواهد داشت، بخصوص که درین زمینه مواد نسبتاً زیادی از کتاب
ابوالمفاخر یحیی نوه او بدست می‌آید و برای آنکه فواید مذکور در کتاب مزبور از
دست نرود تمام اقوال و روایاتی را که در آن کتاب درباره شیخ دیده‌ام و استخراج کرده‌ام
بصورت ضمیمه در پایان مطالب خود می‌آورم تا برای تحقیق دیگران مواد مفیدی
فراهم شده باشد.

پیش از آنکه به حوادث زندگانی شیخ بپردازیم تذکار این نکته واجب است
که ابوالمفاخر یحیی در کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب نوشته است که سیف-
الدین باخرزی «روزنامه حیات» خود را پنهان تحریر می‌کرد و پس از مرگش بدست افتاد
و عین عبارات او چنین است :

۱- تاریخ ملازاده ص ۴۰-۴۲.

فرتیز مایر در مقدمه بر فوائح الجمال (ص ۴۲-۴۳) سنه ۶۴۵ و بار بیه دومنار در فرهنگ
جغرافیائی ایران (ترجمه ملخص و مستخرج یاقوت) سال ۶۴۸ را ضبط کرده اند !
در تاریخ و صاف آمده است که «شیخ الشیوخ سیف الدین الباخری ۰۰۰ در عهد آلو بوندای
ارجعی ازین سراچه ناپایدار به دارالقرار خرامید » (چاپ سنگی ص ۱۵) و بنابر «طبقات
سلاطین اسلام» آلودر ۶۵۹ به سلطنت رسیده است.

« و شیخ العالم سیف الدین باخرزی رارضی الله عنه روزنامه بوده است پنهانی که بعد از وفات شیخ آنرا دیده اند که حرکات و سکنات جمیع عمر را شیخ بر آنجا ثبت [کرده] بوده و هر هدیه که به حضرت شیخ آورده بوده اند تا بخرمۀ جغرات که پیرزنی آورده باشد نبشته بوده و نماز و دعائی که در عوض آن شیخ کرده بود نبشته تا بحدی که مدت طهارت و حیض زنان و کنیزکان و اختلاف او چنانکه حکم شرع است ثبت بوده است تا نباید که سهوشود و هر جفایی و جوری را که دشمنان و حاسدان در حق شیخ کرده اند و شیخ در شب چند رکعت نماز در عوض آن جفا و جور برای آن کس گزارده است و دعا و خیری که او را کرده بود آن جمله در روزنامه ثبت بود. »^۱

شیخ سیف الدین مقدمات علوم را در زادگاه خویش و فقه و قرائت و تفسیر را نزد استادانی چند در شهرهای هرات و نیشابور فرا گرفت^۲. صاحب مجمل فصیح خوافی ذیل حوادث سال ۶۴۶ می نویسد که شیخ در هنگام اقامت در باخرز با خواجه سنجان (متوفی در ۵۹۳ یا ۵۹۷) و استاد مردان صحبت داشته است. اگرچه صحبت داشتن شیخ با خواجه سنجان بعید نیست ولی باید متوجه بود که سیف الدین باخرزی در زمان وفات خواجه سنجان بیش از هفت تا یازده سال نداشته است.

۱- اوراد الاحباب و فصوص الآداب، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،

۲- در مجمل فصیح خوافی آمده است که حدیث بر شیخ شهاب الملة والدین

ابو جعفر عمر السهروردی البکری قدس سره خواند (ذیل حوادث سال ۶۴۶).

صاحب تاریخ ملازاده می نویسد روایت ایشان در علم حدیث از امام صابین الدین

است (ص. ۴) و در جای دیگر می گوید امام رکن الدین الشهید از اساتید شیخ بود.

در الجواهر المضية آمده است که: «تفقه علی شمس الائمة الکردی». همین مؤلف

ذیل احوال رشید الدین یوسف بن محمد فیدی، سیف الدین را از شاگردان وی مینویسد.

سپس به قصد زیارت و استفادت به نزد شیخ نجم الدین کبری (متوفی در ۶۱۸) به خوارزم سفر کرد و در آنجا ملازمت آن شیخ را برگزید و دست ارادت در دامن سرسلسله طریقه کبرویه زد و پس از برگذار کردن یکاربعین بمقام والای خلافت نجم الدین نائل آمد.^۱ در کتاب نفیس اوراد الاحباب و فصوص الاداب در جایی که مؤلف از اسناد خرقه و طریقه خرقه پوشیدن و پس از آن از «اسناد تلقین الذکر» صحبت می کند و آداب این رسم و سنت را برمی شمارد بطور مثال اسناد خرقه پوشیدن خود را باز می گوید و از خلال آن برمی آید که شیخ سیف الدین باخرزی خرقه از دست شیخ نجم الدین پوشیده است. می نویسد: «والبس هو» [شیخ اسمعیل العصری] شیخنا آية الله الكبرى ابا الجناب نجم الدين احمد بن احمد البكري الخيوقى الصوفى والبس هوشیخ العالم قطب الوقت ابوالمعالي سيف الحق والدين سعيد بن المطهر بن سعيد الصوفى الباخري. ^۱ ذیل «اسناد تلقین الذکر» می نویسد: «ثم سمعت الذکر من مولائی وابی شیخ الاسلام کاشف الاسرار زیة الاخیار برهان الحق والدين ابی المظفر احمد بن سعيد بن المطهر وهما اخذا الذکر عن حضرة شیخ العالم قطب الوقت وسیلة الخلق الى الحق ابی المعالی سيف الحق والدين سعيد بن المطهر الباخري رضوان الله عليه وهما اخذه عن شیخ شیوخ الدنيا نجم الحق والدين ابی الجناب احمد بن عمر الكبرى قدس الله روحه ورضی عنه».^۲

فصیح خوافی در تألیف خود نوشته است که: «وی خرقه تبرک از دست شیخ تاج الدین محمود بن حداد (؟) الاشنهی پوشیده در هراة گرفت^۴ و بنا برین قبل از

۱- تقریباً همه مأخذ مهم متذکران مطلب شده اند و نام سیف الدین را در ردیف دیگر خلفای شیخ نجم الدین ذکر کرده اند.

۲- اوراد الاحباب ۶۴۵.

۳- ایضاً ۶۴۵b.

۴- ذیل حوادث ۶۴۶- مأخوذ از «ذیل بارتلد»، درباره شیخ تاج الدین محمود اشنهی به حواشی صفحات ۳۰۷ و ۳۰۲ شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار مراجعه شود.

اینکه به خوارزم برود و خرقة از دست نجم‌الدین کبری بپوشد درهرات نیز صوفی دیگری بدوخرقة تبرک پوشانیده بوده است.

سیف‌الدین باخرزی پیش از سال ۶۱۸ که شهادت نجم‌الدین کبری در آن سال روی داد از جانب نجم‌الدین به بخارا رفت و تا پایان عمر بعزت و احترام در آنجا زندگی کرد. بنابراین بیش از چهل سال در آن شهر زیست. مردم شهر و ناحیت بخارا بدو احترام و اعتقاد کامل داشتند و سخت مورد توجه عامه بود و در همین شهرست که ملقب به «شیخ عالم» گردید. شیخ سیف‌الدین در راه ترویج طریقه کبرویه و بسط دین اسلام بنا بر آنچه در «اوراد الاحباب» می‌خوانیم از صدمه و آزار کافران بی نصیب نبود. ابوالمفاخر یحیی می‌نویسد: «شیخ عالم سیف‌الدین باخرزی را رضوان‌الله علیه جمعی از کافران قصد کردند و دشمنان سعیها نمودند و ایلچی به بخارا آمد و شیخ را در نماز گرفتند و برفتند و روز دیگر از شهر بیرون آوردند و بار دو می‌بردند و چند هزار آدمی مشایعه کردند و از سر حزن آب از دیده می‌باریدند و شیخ همچنان بر بسته در بسط و فرج بود، این رباعی فرمود:

بی خویش و تبار و بی قرینم کردی

با فاقه و فقر همنشینم کردی

این مرتبه مقربان در تست

یارب به چه خدمت این چنینم کردی^۱

سیف‌الدین باخرزی همیشه از طرف سلاطین و پادشاهزادگان مورد تفقد و بزرگداشت بود.

ابی‌الفضل بن محمد المعروف بجمال التفرشی در «ملحقات الصراح» می‌نویسد که بر که خان‌پسرتوشی چون به بخارا آمد شیخ را زیارت کرد و خدمتش را دریافت^۲. بنا بر آنچه عطا ملک جوینی در جهانگشا نوشته است^۳ و رشیدالدین

۱- اوراد الاحباب و فصوص الآداب ورق ۱۷۳b.

۲- بنقل بارتلد در ذیل ترکستان ص ۱۳۶.

۳- جهانگشا ۳: ۹.

فضل الله تقريباً همان عبارات را در جامع التواریخ آورده است^۱ و پس از آن حبیب السیر و روضة الصفا آن مطلب را نقل کرده اند مادر منکوقا آن موسوم به سرقوتی یکی^۲ با وجود آنکه عیسوی مذهب و مروج و حامی دین نصاری بود هزار بالش نقره از مال خود را بمنظور بنای مدرسه در بخارا وقف کرد و اداره و تولیت آنرا در عهده سیف الدین باخرزی وا گذاشت و همچنین چند دیه را بر آن مدرسه وقف کرد. بنا بر قول صاحب ریاض السیاحه خود منکوقا آن نیز نسبت به شیخ احترام فراوان ملحوظ می داشت.

همچنین بشرحی که پس ازین در ذیل احوال برهان الدین احمد فرزند شیخ خواهیم دید، معلوم میشود که سلاطین قراختایی کرمان حقیقت مقام بلند و تقوای شیخ سیف الدین را دریافته بودند و ترکان خاتون برای اینکه شیخ یکی از فرزندان خود را به کرمان بفرستد تحف و هدایای بسیار بخدمتش روانه می کند.^۳ در خصوص احترام و توجهی که همگان نسبت به مقام شیخ سیف الدین ملحوظ می داشته اند این مطلب مؤید صحت ادعا خواهد بود که خواجوی کرمانی (۶۸۹ - ۷۵۳ ظ) شاعر سخن سنج با اینکه زمان شیخ را درك نکرده قصیده ای در حق و مدح سیف الدین سروده است که تمام چهل و پنج بیت را باید در دیوان شاعر خواند و ما در اینجا نقل چند بیت آنرا لازم میدانیم. البته این امر که پس از حیات کسی شاعران او را مدح کنند امر مستبعدی نیست بخصوص درین مورد که فرزند شیخ در کرمان یعنی شهر خواجو می زیسته و در همانجا نیز بخاک سپرده شده است و شاید بتوان گفت که شاعر بدو اعتقاد می ورزیده است.

« یمدح الشیخ العالم قدوة الاوتاد و الاقطاب سیف الحق و الدین الباخری
قدس الله روحه

۱- جامع التواریخ ۱ : ۵۸۱ .

۲- نام او باشکال مختلف در متون آمده و مرحوم محمد قزوینی در حاشیه جهانگشا آنها را نقل کرده است و در اینجا شکل مضبوط آن مرحوم مناط نقل قرار گرفت .

۳- سبط العلی للحضرة العلیا ص ۴۳ ، تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی ص ۷۹ .

دوش چون سیمرغ زرین کوه برقاف آشیان
آمدند از هر طرف مرغان شب خوان در فغان

گفتم آیا این جماعت را که باشد مقتدا
عقل مرشد گفت مقصود وجود انس و جان
گوهر درج ولایت قبله روی زمین
اختر برج هدایت زبده دور زمان
سیف دین الحق و الدنیا امام الخافقین
شمع جمع اولیا سرّ اله المستعان

جسته سلطانان ز «فتح آباد» او فتح وظفر
یافته شاهان زحرزنام او امن و امان

صیت خواجوباد همچون نام او آفاق گیر
زانکه در قلب سخن چون سیف شد رطب اللسان^۱

V

مطالبی که در باب کرامات و مقامات او و مذاوضات وی با عارفان
یا افراد دیگر در کتب دیده میشود - بجز مطالبی که در کتاب
نوه او موسوم به اوراد الاحباب آمده است و من همه آن مطالب را
در پی هم بصورت ضمیمه این مقاله در پایان خواهم آورد - بشرح زیرست:

(۱) مولانا جلال الدین محمد رومی - در مناقب العارفین افلاکی دو نقل در
خصوص ملاقات مظهر الدین مطهر فرزند سیف الدین با خرنای روم وجود

معاصران
و

معاصران

دارد که در آنها از شیخ سیف‌الدین نیز ذکر میشود . از آن دو نقل نیک برمی‌آید که سیف‌الدین باخرزی مقام مولانا را دریافته بوده و بدوا احترام می‌گذاشته است .

نخستین حکایت اینست که چون مظهرالدین به قونیه رسید اظهار کرد چرا مولانا ازو دیدن نکرده است . مولانا در میان تقریر حقایق خطاب میکند که قادم مائیم نه تو . این سخن به گوش مظهرالدین میرسد از گفتار خویش متنبه میشود و پیاده به حضرت مولانا رو می‌آورد و می‌گوید : « آنچه پدرم وصیت می‌فرمود که چارق آهنین می‌باید پوشیدن و عصای آهنین بکف گرفتن و به طلب مولانا رفتن که دریافتن صحبت او بزرگ از جمله مفترضات است حق گفته‌است و برحق بوده است . »^۱

موضوع نقل دوم که باز از مظهرالدین مطهر روایت شده اینست که ملک شمس‌الدین هندی ملک شیراز که به شیخ سیف‌الدین باخرزی اعتقاد می‌ورزید غزلی از مولانا را به بخارا به خدمت شیخ می‌فرستد . چون غزل بر شیخ رسید و آنرا بخواند نعره بزد و بیخود شد و جامه‌ها درید . « بعد از آن فرمود زهی مرد نازنین ، زهی شهسوار دین ! زهی قطب آسمان وزمین . . . الله الله چارق آهنین باید پوشیدن و عصای آهنین به کف گرفتن و بطلب او بزرگ رفتن » و همه یاران و سریدان را به دیدار کردن مولانا ترغیب می‌کند و می‌گوید « دوستان ما به دیدار او روند و من پیرشده‌ام و طاقت سفر ندارم » و به مظهرالدین مطهر خطاب میکند که « امیدوارم که چشمهای تو به دیدار مبارك آن مظهر مطهر منور گردد . »^۲

(۲) **خواجه نصیرالدین طوسی** - اگر انتساب رباعی مذکور در زیر

مفخر دهر شیخ باخرزی	بالله ارتو به ارزنی ارزی
باخردمند کی توانی زیست	چون ترا گفته اند باخرزی ^۳

۱- مناقب العارفین ، ۱ : ۱۴۳-۱۴۵ .

۲- مناقب العارفین ، ۱ : ۲۶۷ .

۳- روضات الجنات ، حاشیه ص ۱۸ .

به خواجه نصیرالدین طوسی بنا بر قول روضات الجنات صحیح باشد معلوم میشود که میان خواجه و شیخ معارضه رفته است.^۱

(۳) شیخ حسن بلغاری و خواجه غریب - این هردو از صوفیه منسلک به طریقه نقشبندی و از معاریف متصوفه عهد خویش بودند. در رشحات عین الحیات ذیل احوال خواجه غریب می خوانیم که: «باشیخ العالم شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره که از کبار اصحاب شیخ نجم الدین کبری بوده است قدس سره معاصر بوده و در فتح آباد بخارا که مدفن شیخ سیف الدین آنجاست به هم صحبت بسیار میداشته اند و در آن زمان شیخ مجذوب محبوب القلوب شیخ حسن بلغاری رحمه الله از جانب اروس و بلغار به ولایت بخارا آمده است خدمت خواجه غریب را که در آن وقت نودساله بوده است دریافته است و بغایت معتقد شده و چون شیخ حسن شیخ سیف الدین را ملاقات کرده است شیخ سیف الدین از وی پرسیده است که خواجه غریب را چون یافتید، فرمود که مرد تمام است.»^۲

(۴) کمال الدین خوارزمی - جمال تفرشی در ملحقات الصراح نقل میکند مکتوبی از سیف الدین باخرزی خطاب به شیخ المشایخ کمال الدین خوارزمی، از صوفیه کبرویه، دیده است.^۳

(۵) برهان الدین بخاری - مؤلف حبیب السیر ذیل احوال قوبیلای قآن واقعه

۱- آقای محمدتقی مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار طوسی (ص ۳۳۳) بنقل از «جنگی» رباعی مذکور را با اختلافات مختصر و بدون انتساب به خواجه بارباعی جوابیه از سیف الدین باخرزی بشرح زیر نقل میکنند:

هله ای سیف دین باخرزی بالله ار تو به ارزنی ارزی

کی تو با آدمی توانی زیست چون ترا گفته اند با خرزی

جواب

برو ای دوست طاعت می کن تا به کی فسق و معصیت و رزی

آخر عمر با تو خواهم زیست چون مرا گفته اند با خرزی!

۲- رشحات عین الحیات ص ۳۰.

۳- بنقل بارتلد در «ذیل ترکستان» ص ۱۳۶ از ملحقات الصراح.

کشتن برهان الدین بخاری از مریدان سیف الدین را چنین می نویسد : « قبل ازان بواسطه سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق به نصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود به جمعی سپرد که تا ماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا سربیش گشته وفات یافت. ^۱

(۶) **خواجه سنجان و استاد مردان** — بطوریکه در ضمن احوال شیخ دیدیم باستناد مجمل فصیح خوافی سیف الدین باخرزی باخواجه سنجان و استاد مردان که از صوفیه بزرگ ناحیت خواف و باخرز بوده اند صحبت داشته است. ^۲

(۷) **نورالدین بصیر** — در قندیه ذیل حالات نورالدین بصیر عارف و متصوف دونقل در خصوص او و سیف الدین باخرزی یاد شده است.

« نقل است که چون حضرت شیخ العالم و آن خلاصه وجود آدم سیف الدین باخرزی که در بخارای شریف در فتح آباد آسوده اند و ایشان را خواجه فتح آبادی میگویند و خواجه فتح آبادی را با حضرت شیخ نورالدین بصیر عهد برادری بوده است و خواجه فتح آبادی هر گاهی که از آنجا بدیدن حضرت شیخ نورالدین بصیر می آمدند حضرت نورالدین علیه الرحمة از برای استقبال ایشان تا یک فرسخی راه از سمرقند که کوشکی بوده است که آنرا کوشک علقمه می گفته اند در آنجا رفته بیکدیگر ملاقات می کرده اند. » ^۳

نقل دیگر اینست که شیخ سیف الدین دریکی از سالها دیدار نورالدین بصیر را بهنگامی میگذارد که انگور خلیلی سمرقند پخته باشد تا از آن انگور بخورد. درین بار چون سیف الدین به کوشک علقمه میرسد نورالدین بصیر بمرسوم سابق به استقبال او نیامده بود. شیخ سیف الدین به سوی منزل نورالدین بصیر عزیمت می کند و به دهلیز خانه ورود می کند. در آنجا یکی از خدام میگوید که شیخ العالم بدیدن شما آمده اند

۱- حبیب السیر، ۳: ۶۴.

۲- مجمل فصیح خوافی ذیل حوادث سال ۶۴۶.

۳- قندیه، ص ۶۴.

ودرد هلیز ایستاده اند ، آیا اجازت است که به حضرت درآید . شیخ نورالدین میگوید که او از برای دیدن مانیا آمده ، از برای خوردن انگور آمده است ! پس سیف الدین باخرزی به بخارا باز میگردد و یک پای از رکاب برمی آورد و بر زمین می نهد و ضمیر خویش را از خوردن انگور پاک می کند و مجدداً از برای دیدن شیخ نورالدین بصیر به سمرقند می رود .^۱

۸) نجم الدین کبری - در نفحات الانس و حبیب السیر و مجالس العشاق دو نقل درباره شیخ سیف الدین هست . یکی اینست که کنیز کی از ختا برای شیخ نجم الدین کبری آوردند شب زفاف به اصحاب می گوید که ما امشب لذت مشروعه داریم ، شما نیز در موافقت ما ترك ریاضت کنید و آسوده بسر برید . پس شیخ سیف الدین باخرزی ابریق پر آب کرد و بردار خلوت شیخ نجم الدین بماند . بامدادان نجم الدین کبری فرمود نه مگر گفته بودیم که شب بلذت مشغول باشید و ترك ریاضت کنید . گفت شما فرمودید که هر کس به لذت و حضور خود مشغول شود و مرا هیچ لذتی بالاتر از این نیست که خدمت شیخ خود کنم . پس نجم الدین کبری فرمود پادشاهان در رکاب تو بدوند ! و بعد می نویسند که روزی یکی از سلاطین اسبی به شیخ سیف الدین بخشید و خواست تا خود شیخ را بر آن سوار کند . اسب بر مید و پادشاه نیز بدوید تا اسب را بگیرد . شیخ فرمود که شیخ نجم الدین مرا گفته بود که پادشاهان در رکاب تو بدوند!^۲

۹) نقل دیگر - نقل دیگر اینست که شیخ سیف الدین باخرزی بر سر جنازه درویشی حضور یافت گفتند تا تلقین فرماید . پیش روی جنازه برآمد و گفت :

گرمی گنه جمله جهان کردستم	لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم	عاجز تر ازین مخواه کا کنون هستم ^۳

۱- قندیه ، ص ۶۴-۶۵ .

۲- نفحات الانس ، ص ۴۳۱ ؛ حبیب السیر ، ۶۱۳ ؛ مجالس العشاق ، ص ۱۱۲ .

۳- نفحات الانس ، ص ۴۳۲ ؛ حبیب السیر ، ۶۱۳ .

اگرچه مؤلف بستان السیاحه می نویسد که سیف الدین باخرزی آثار و اشعار تصانیف بسیار دارد^۱ اما چه در تضاعیف فهارس کتابخانه ها و چه در مآخذ قدیم فقط بر آثار زیر اطلاع می یابیم .

۱- شرح اسماء الحسنی که نسخه آنرا نمی شناسم و از وجود آن بی خبرم.^۲
 ۲- وقائع الخلوة که نسخه ای از آن در کتابخانه فرهنگستان لیدن بشماره ۲۲۵۲ موجود است.^۳

۳- رسالة وصیة السفر که ابوالمفاخر یحیی نوۀ او در کتاب اوراد الاحباب از آن نام می برد و آنرا از مآخذ تألیف کتاب خود می شمرد.^۴

۴- رساله در عشق بفارسی، نسخه ای از آن جزء مجموعه خطی مورخ ۱۶۷۱ اکنون متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران است و در مجله دانشکده ادبیات سال ۸ شماره ۴ (۱۳۴۰) توسط نگارنده بچاپ رسیده است .

۵- از رباعیات او نخستین بار ۵۱ رباعی از روی نسخه ای متعلق به کتابخانه خدا بخش در بانک پور با مقدمه ای بقلم خدا بخش در مجله مستشرقین آلمانی طبع شد .^۵ بعد آقای سعید نفیسی ۹ رباعی او را بطبع رسانیدند.^۶ رباعیات سیف الدین

۱- بستان السیاحه ص ۱۶۹ .

۲- هدیة العارفین

۳- M. J. De Goeje: *Catalogus Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugdunensis - Batavae*, Vol. V, p. 18.

۴- P. Voorhoeve: *Handlist of Arabic mss. in the Libraries of the University of Leiden ...*, p. 397.

۵- C. Brockelmann: *Geschichte der Arabischen Literature*, Supplement 1, p. 810.

۶- اوراد الاحباب، ورق ۲۰۴۵

۷- ZDMG جلد ۵۹ صفحات ۳۴۵-۳۵۴ .

۸- مجله دانشکده ادبیات، ج ۲ شماره ۴ .

با رباعیات ابوسعید و خیام و بابا افضل و دیگران خلط شده است.^۱ از رباعیات او نسخه‌ای در موزه بریتانیا^۲ و در کتابخانه فرهنگستان اطریش^۳ هست و بطور پراکنده در جنگها و مجموعه‌ها بدست می‌آید .

قطعه‌ای هم صاحب‌بیتخانه از او نقل میکند که بارتلد آنرا در «ذیل ترکستان» آورده است .

VII

مزار و خانقاه

شیخ پس از وفات در همان محلّه فتح آباد که خانقاه وی در آنجا بود بخاک سپرده شد و گوش مزار عارفان و درویشان گردید .

مجمّل فصیح‌خوافی ذیل وقایع سال ۶۴۹ - نوشته است که خانقاه شیخ سیف‌الدین در محلّه فتح آباد به دستور سیورقوتی بیگی بنا گردید .

ابن بطوطه در سفر خود چون به بخارا رسید بدین خانقاه فرود آمد . وی در محلّه خود از آن چنین یاد می‌کند : « در بخارا در ربض معروف فتح آباد که قبر شیخ دانشمند سیف‌الدین باخرزی در آن واقع است منزل کردیم . شیخ از بزرگان اولیا بود و خانقاهی که منزل ما در آن بود باو منسوب است . این خانقاه بزرگ اوقاف بسیار دارد که به مصرف اطعام مسافرین میرسد . »^۴

خبر دیگری که ازین خانقاه و مزار داریم شرحی است که صاحب طرائق الحقائق پس از سفر خود در سال ۱۳۱۶ قمری در کتاب مذکور آورده است . وی می‌نویسد که خانقاه را امیر تیمور در سال ۷۸۸ با باغ و عمارت بنا کرد و ظاهراً این مطلب مأخوذ از کتیبه‌های آن مزار است . در دنبال آن می‌نویسد کاشیهای قیمتی آنجا

۱- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ، ص ۶۰ .

۲- بشماره 9348 Or بنقل از مقاله زکی ولیدی طوغان درباره بعضی نسخه‌های فارسی و عربی و ترکی لندن و طهران ، مندرج در ITED چاپ استانبول ۱۹۶۰ جلد سوم صفحات ۱۳۳-۱۶۰ .

۳- فهرست «کرافت» شماره ۱۹۹۰ .

۴- سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۳۷۳ .

بدست بی انصافها خراب شده است و به دزدی می فروشند .

IIX

شیخ سیف الدین باخرزی سه پسر داشته است : جلال الدین
 محمد ، برهان الدین احمد و مظهرالدین مطهر.^۱
 از سلسله خاندان سیف الدین افراد دیگری را می شناسیم که
 از نسل برهان الدین احمد بوده اند و تا نیمه اول قرن دهم می زیسته اند و پس از این از
 آنها صحبت خواهیم کرد .

۱- جلال الدین محمد: وی پسر ارشد سیف الدین است . مفصل ترین ترجمه
 حال او را الجواهر المضية بدست می دهد و می نویسد که روز چهارشنبه ۱۶
 جمادی الاولى از سال ۶۶۱^۲ در نزدیکی بخارا شهید شد و تولدش روز شنبه پنجم
 ربیع الاول سال ۶۲۵ روی داد و فقه را از پدر فرا گرفت.^۳
 رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ در موضعی که از احوال بر که گفتگو
 در میانست مینویسد: «همه متعلقان و نوکران بر که را یکشتند تا غایت که شیخ زاده اسلام
 برهان الدین پسر شیخ بزرگوار سیف الدین باخرزی را نیز بدون علت شهید گردانیدند.»^۴
 اما چون بشرحی که خواهیم دید برهان الدین فرزند دوم شیخ بنابر خواهش ترکان
 خاتون به کرمان میرود و در همانجا وفات می کند و بنابر مسطورات «سزارات کرمان»
 در همانجا مدفون می شود ناگزیر ازین شیخ زاده اسلام مراد جلال الدین است که طبق
 مندرجات الجواهر المضية شهید شد ، بعبارت دیگر آنکه برهان الدین تحریف و
 سهوی است از طرف صاحب جامع التواریخ بجای جلال الدین .

۱- مجمل فصیح خوافی ذیل حوادث ۶۴۶ .

۲- مجمل فصیح خوافی شهادت جلال الدین را ذیل سال ۶۶۰ ضبط کرده است .

۳- الجواهر المضية، ۱: ۲۴۹ .

۱- بنقل بارتلد در «ذیل ترکستان» .

جلال‌الدین محمد دره‌مان‌جا مدفون است که پدرش . مؤلف تاریخ ملازاده می‌نویسد که در جهت قبله تربت شیخ دو فرزند او خواند جلال‌الدین شهید و مطهرالدین بخاک سپرده شده‌اند.^۱

۲- **برهان‌الدین احمد :** نخستین مطلب مهمی که در باره مقام و منزلت فرزند دوم شیخ سیف‌الدین باخرزی در دست داریم شرحی است که مؤلف سمط‌العلی للحضرة العلیا ذیل احوال ترکان خاتون پادشاه کرمان راجع به علمائی می‌نویسد که در آنجا تدریس می‌کردند . او گوید « شیخ زاده جهان برهان‌الحق والدین الباخری که واسطه عقد اخلاف شیخ شیوخ عهده و زمانه آیه الله فی عظمة شأنه و علو مکانه سیف‌الحق والدین المجلس‌العالی سعید بن مطهر بن ابی‌المعالی قدس الله روحهما از وطن مألوف نهضت کرده به کرمان آمد و غریق انواع اصطناع و یادی و مشمول اصناف الطاف باکر و غادی ترکان گشت و موالی عظام تاج‌الحق والدین تاج‌الشریعة و برهان‌الحق والدین برهان‌الشریعة که علوخاندان و سمودودمان ایشان اظهار من ضوء النهار بود و ایشان را شاهان بخارا گفتندی برامید مبرات آن خاتون عالی‌همت متوجه این ملک شدند و کسائر امثالهما [ظ: امثالهما] از عطا یا و عوارف ترکان بقسط او فر و حظ اکمل احتظا یافتند و به تدریس مدرسه قطبیه موسوم گشت. »^۲

همین مؤلف در جای دیگر که از بنای مدرسه احداث شده توسط پادشاه مذکور سخن میدارد می‌نویسد که برهان‌الدین را « باسم شیخی در آن رباط تمکین داد. »^۳ از تحقیقات مرحوم قزوینی در حواشی شدالازار ذیل احوال شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد الکبرا برمی‌آید که در عبارت « لقی الشیخ المرشد سیف‌الدین مطهر الباخری بکرمان و لبس عنه الخرقه » مراد همین برهان‌الدین است نه سیف‌الدین بعلت آنکه برهان‌الدین در کرمان اقامت داشت و عصر ناصرالدین عمر با عهد برهان‌الدین

۱- تاریخ ملازاده، ص ۴۳.

۲- سمط‌العلی للحضرة العلیا، ص ۴۳-۴۴ .

۳- سمط‌العلی للحضرة العلیا، ص ۵۸ .

تطبیق می کند و اصلاً «سیف الدین مطهر» در میان ملوک کرمان نبوده است، پس مؤلف سیف الدین سعید بن مطهر را با سیف الدین مطهر خلط کرده است.^۱

فصیح خوافی در مجمل مینویسد که شیخ برهان الدین فرزند سیف الدین باخرزی به حج رفت و در مراجعت در کرمان سکنی گزید^۲ و در جای دیگری گوید که از حمایت و تربیت قتلغ ترکان برخوردار داشت و بالاخره ذیل حوادث سال ۶۹۶ وفات او را ضبط میکند.

مشروحترین و مهمترین سندی که در باب احوال این برهان الدین بدست داریم تذکرة الاولیاء محرابی (مزارات کرمان) است که مؤلف خود را از نتاج همین برهان الدین می خواند و اطلاعات مفید و تازه ای در خصوص وی بدست میدهد و بسبب احتوای بر مطالبی در خصوص کرامات و مناقب او نقل خلاصه مسطورات آن کتاب را لازم میدانند:

«حالت عرفان شعاری... شیخ برهان الدین احمد المشتهر به شیخ زاده سعید: ایشان پسر حضرت قطب العالم و شیخ العالم العامل الاعلم شیخ سیف الدین الباخری المشهور به شیخ عالمند... چنین گویند که ایشان در بخارا بوده اند در زمان ترکان خاتون، چون ترکان را اعتماد تمام به شیخ عالم بوده و تحف و هدایای بسیار به خدمت شیخ عالم فرستاده که التماس آنست که یکی از فرزندان یا احفاد شما در کرمان باشد... حضرت شیخ عالم دندان حضرت رسالت پناه... که در ملوک به ایشان رسیده بوده و حرمت آن میفرموده اند چون اعتماد تمام بر فرزند خود شیخ برهان الدین احمد مذکور که مشهورست به شیخ زاده داشته اند آنرا تسلیم ایشان نموده و به کرمان فرستاده اند و ترکان حرمت و رعایت بلانهایت به تقدیم رسانیده و خانقاهی جهت ایشان احداث نموده و خانقاه جهت مکان ایشان و مریدان و متعلقان ایشان ضمیمه خانقاه ساخته و معتقد بوده و کرامات بسیار از حضرت شیخ زاده سعید ظاهر و صادر شده.

۱- شدالازار، حاشیه ص-۱۲۱-۱۲۲.

۱- مجمل فصیح خوافی ذیل حوادث سال ۶۹۶.

از جمله چنین می‌گویند که یک نوبت از صفه بزرگ همین خانقاه وعظ می‌فرموده‌اند، در اثنای وعظ گرم شده‌اند و ایشان را جذب و ذوقی تمام دست داده تا آنکه بالای منبر هر دودست بطریق انبساط و دست‌افشانی از هم گشاده‌اند، سقف صفه از هم گشاده چنانکه آسمان ظاهر شد و مردم دیده‌اند و مندهش شده‌اند و چون دستها با هم آورده‌اند سقف صفه با هم آمده چنانکه هیچ اثری ننموده و بعضی می‌گویند که صفه چون درهم جنبیده و از هم رفته شیخ زاده آستین افشاند و گفته بایست و چون وعظ تمام کرده و بپائین آمده و مردم را بیرون برده اشارت کرده صفه فرود آمده و ایشان جدا علای کاتب راتب‌اند... و حضرت ترکان موقوفات بسیار برای خانقاه فرموده بودند، اما حالی بایرو ضایع مانده...»^۱

همین مأخذ محل مقبره و خانقاه شیخ زاده را در مقابل «حمام قلندران» نزدیک مسجد ملک در کرمان معین کند و بنا بر حاشیه مصحح کتاب درین زمان از این آثار اثری بجای نیست.^۲

۳- **مظهر الدین مطهر** : نام سومین فرزند سیف‌الدین در مجمل فصیح خوانی آمده است و اطلاعات مفید دیگر در خصوص او را از مناقب العارفین افلاکی بدست می‌آوریم. بنا بر مسطورات کتاب اخیر مظهر الدین مطهر پس از وفات پدر (یعنی سال ۶۵۹) به قونیه آمد و چند سال در آنجا اقامت گزید و نوشته است می‌گویند که یکی از فرزندان در قونیه وفات یافته است. وی در قونیه ازدیدار مولانای روم بهره‌ور شد و حکایتی درین باب در مناقب آمده است که پیش ازین آنرا نقل کردیم.^۳ برای تفصیل این مطلب مراجعه شود به آنجا که درباره سیف‌الدین باخرزی و مولانا صحبت کرده‌ایم.

۴- **ابوالمفاخر یحیی** : از برهان‌الدین احمد فرزند دوم سیف‌الدین مدفون در کرمان فرزندی بنام ابوالمفاخر یحیی می‌شناسیم که در سال ۷۱۲ از کرمان به بخارا

۱- تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی، ص ۷۸-۸۱.

۲- همان کتاب، ص ۸۹ و حاشیه همین صفحه.

۳- مناقب العارفین، ص ۱۴۳-۱۴۵ و ۲۶۷.

رفت و در همانجا بسال ۷۳۶ درگذشت^۱ و در جهت شرقی تربت جدخویش مدفون است. وی عارف و محدث و واعظ بود و بر مزار و خانقاه سیف الدین در فتحاباد سفره برای فقرا ترتیب می داد^۲. همین شخص است که ابن بطوطه در فتحاباد او را دیده و بنام حاجب یحیی از مهمان داری او به نیکی یاد کرده است^۳.

مؤلف مزارات بخارا (تاریخ ملازاده) نام دو فرزند وی را «خاوند برهان الدین شهید و روح الدین شیخ داود»، مدفون در فتح آباد، ضبط کرده است.^۴

ابوالمفاخر یحیی بن ابتر تألیف خود او موسوم به اوراد الاحباب، مسافرت های بسیار کرد و در مصر و شام و روم و عراق و آذربایجان و کرمان با مشایخ صوفیه نشست و خاست داشت. وی خرقة از دست صوفیة مغرب گرفت و ذکر آنرا خود ذیل « اسناد الخرقة » بشرح زیر بیان می کند :

« يقول الفقير بن الفقير ابوالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد بن المطهر البخاري ان من عواطف الله تعالى على هذا الضعيف اني وصلت ببلدة الموحدین تبريز في شهور سنة سبع مائة ولقيت الشيخ الامام العالم المعمر المحدث بقية السلف فخر الدين عمر بن جارا لله احمد بن جارا لله عمر المجدري التبريزي نور الله ضريحه في غرفة الجامع وقراءت عليه نبذاً من كتاب المصاييح لامام الامة محيي السنة واجاز لي رواية جميع ماله فيه حق الرواية عنه خصوصاً كتاب عوارف المعارف فانه يرويه عن المصنف شيخ الشيوخ قدوة الاولياء ابي حفص شهاب الدين عمر بن محمد السهروردي قدس الله روحه و البسني خرقة المشايخ الصوفية واجاز لي لبسها والباسها لمن طلبها مني ونمق الاجازة بانامله المباركة و قال البسني شيخ الشيوخ شهاب الدين عمر بن محمد السهروردي وقال

۱- مجمل فصیح خوافی نیز همین تاریخ را می نویسد . اما مؤلف کشف الظنون (۱ : ۱۰۵) و به تبع او مؤلف هدیة العارفین (۲ : ۵۲۵-۵۲۶) سال ۷۲۴ را تاریخ وفات او دانسته اند .

۲- تاریخ ملازاده ، ص ۴۰-۴۲ .

۳- سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۳۷۳ .

۴- تاریخ ملازاده ، ص ۴۰-۴۲ .

البسنى شيخى وعمى ضياء الدين حجة الاسلام ابوالنجيب عبدالقاهر بن عبد الله السهروردى
وقال البسنى عمى القاضى وجيه الدين عمر بن محمد قال البسنى والدى محمد بن عبد الله
المعروف بعمويه قال البسنى احمد الاسود قال البسنى ممشاد الدينورى ...

اسناد آخر له

«وهكذا قال الشيخ امام المحدثين فيخر الدين عمر المجند رانى التبريزى جزاه الله
عناخير الجزاء ان الله تعالى شرفنى بصحبة شيخنا وسيدنا كاشف اسرار الحقيقة قدوة الواصين
سعيد الحق والدين وارث الانبياء والمرسلين محمد بن المؤيد الحموى سلام الله عليه وهو
البسنى خرقة التصوف وقال انى لبتها من يد شيخ الاسلام صدر الدين ابى الحسن من ابيه
الصدر السعيد عماد الدين ابى الفتح عمر بن ابى الحسن من جده شيخ الاسلام محمد
حمويه وله نسبتان نسبة الصحبة ونسبة الخرقة . امانسة الصحبة فمع الخضر عليه السلم
وامانسة الخرقة فانه لبس من ركن الاسلام ابى على الفارمدى من قطب الوقت ابى القسيم
الكركانى من ...

٦٥b طريقة اخرى فى الخرقة

«يقول الفقير ابو المفاخر يحيى بن احمد بن سعيد الباخرزى ان من لطائف اكرام الله
تعالى بهذا الضعيف انى وصلت بقاهرة مصر عام منصرفى من حج بيت الله وزيارة رسول الله
وهو عام تسع وسبع مائة ونزلت فى الخانقاه المعظم الموسوم بدار سعيد السعداء و
ادركت فيه سعادة صحبة الشيخ العارف العالم الموحد المحقق الربانى ابى الفضل
كمال الحق والدين بقية المحدثين مربى السالكين قاسم بن سعيد بن محمد الغذرى (؟)
المغربى اعلى الله درجته وزاد فتوحه وسروره وقرأت عليه من احاديث رسول الله صلى الله
عليه وسلم ماشاء الله وكتب المشايخ وكتاب فصوص الحكمة لشيخ المحققين ومرشد
الواصلين ابن العربى ابى عبد الله محمد بن على الاندلسى قدس الله روحه وكان
شيخنا مغربياً محققاً مدققاً ربانياً مستوراً عن الخلق بالخلق متذللاً مستصغراً نفسه
عند الناس . . . ورأيت منه اشياء عجيبة وسمعت منه علوماً غريبة وصحبته مدة
فاجازلى ان اروى عنه الصحيحين والموطأ وسائر الكتب الثقيلة وتصانيف ابن سبعين بروايته

عن مشايخه المغربية كما هو مكتوب في الاجازة والبسني خرقة المشايخ الصوفية ولقنني كلمة لا اله الا الله واعطاني بيده المباركة سبحة بيدي و اسندها الى مشايخه المغربية ولقنني الاستغفار واملا على سيد الاستغفار وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني و انا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك عليّ و ابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت و اوصاني ان اقرأه كل يوم سبعين مرة و اعدّها بالسبحة و اجازلي لبس الخرقة و الطيلسان و الباسها للمريدين الطالبين و اخذ بيدي و علمني بلفظه و تلقينه كيفية المبايعة مع المريدين و قصر شعورهم بالمقراض و المعاهدة مع التائبين عند اخذ ايديهم فوجدت بكرم الله و فضل من الشيخ ابي الفضل فتوحاً تامة كثيرة باطنية و الحمد لله رب العالمين حمدا يليق ... و بتوفيق خدای تعالی در علم حديث شست و اند شيوخ محدث مفسر را دريا قتم بعضی را در مصر قاهره و بعضی را در بلاد شام و روم و بعضی را در عراق و آذربایجان و کرمان و برایشان بقدر امکان کتب احادیث و تفاسیر خواندم و جمله این مشایخ بنظر لطف و تربیت و قبول باین ضعیف نظر کردند و باجازات عام و خاص تلفظ کردند و در کتابت [۶۶a] آوردند و این کتاب را محل بیان این معنی نیست . این معانی و اجازات و روایات در مشیخه این ضعیف مکتوب و مسطور است ...»^۱

کتاب مفصل و مهمی که در مباحث مربوط به تصوف و آداب آن از ابوالمفاخر در دست است «اوراد الاحباب و فصوص الاداب» نام دارد و از ماخذ مادر شرح حال سیف الدین نیز بود و ما منقولاتی از آنرا که مربوط به احوال و مناقب سیف الدین است پس ازین مقاله بصورت ضمیمه بطبع می رسانیم. در ذیل کشف الظنون و بنقل از آن در هدیه العارفين نیز ازین کتاب ذکر شده است.^۲

۱- اوراد الاحباب و اوراق ۶۶b تا ۶۶a .

۲- ایضاح المکنون ۱: ۱۰۰، هدیه العارفين ۲: ۵۲۵-۵۲۶. فریتز مایر کتاب مذکور را در کتابخانه ایاصوفیه (شماره ۴۷۹۲) دیده و در مقدمه فوائح الجمال از آن استفاده برده است، ولی نام آنرا ذکر نمی کند.

کتاب مذکور در دو جلد است . نخستین جلد که اوراد الاحباب باشد عبارت است از شرح اوراد و عبادات و اساس امور مرید و شجره خرقة و مقامات مراقبه، در سرآغاز آن می نویسد که :

« خاطر جازم بود و دل عازم ... تا خلاصه اوراد و لطف آداب که این طایفه صوفیه ... حلیه بدن و زینت باطن گردانیده اند ... و در رسایل مختصره و کتب مطوله با نامل شریفه ... کتابت کرده اند بزبان فارسی جمع کرده شود و بلغت دری ترجمه کرده آید که درین دور و این دیار اکثر فقرا و اهل خرقة از ادراک لغت عربی بی نصیب اند . عاقبة الامر در شهر الله المبارک رمضان عمت میانه لسنه ثلث و عشرين و سبع مائة (۷۲۳) توفیق رفیق ... گشت تا این چند ورق صورت ارقام یافت و اورا کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب نام شد و بر دو قسم منتصف کرده آمد، بعون الله الوهاب »^۱

خاتمه نصف اول کتاب چنین است :

« تألیف نصف اول کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب بحمد الله و حسن توفیقہ و الهامه و ارشاده و فضله و موهبتہ و قدرته در منام روح انگیز دارالامان فتح آباد بر عتبه روضه مقدسه مطهره شیخ العالم قطب الوقت سر الله فی الارض سیف الحق والدین ابوالمعالی سعید بن المطهر بن سعید الباخری الصوفی رضوان الله و سلامه علیه و مجموع آنچه درین نصف اول که اوراد الاحباب لقب گشته شد ترجمه بعضی از کتاب قوت القلوب است من تصانیف ... شیخنا ابوطالب المکی رضی الله عنه الایک نیمه اوراد بامداد که در ورد اول روز نبشته شده است آنرا شیخ العالم ختم المحدثین سیف الدین باخرزی از احادیث صحیحین و غیرهما جمع فرموده است و بر آن اعتماد است ... »^۲

جلد دوم را « فصوص الآداب » می نامد و متضمن است بر آداب صوفیه و عقاید و اخلاق و طرز معاشرت و لباس و سماع و صحبت و شرایط شیخ و مرید و آداب خدام در انواع خدمات

۱- اوراد الاحباب، ورق a-b ۱ .

۲- همان کتاب a-b ۸۱ .

و حمام و آداب مسافرت و وقت سفر و آداب خلوت و اربعین و ترتیب ریاضت و مجاهدت، و در پایان آن می نویسد:

« کتاب را برین سخن ختم کردیم که زیادت ازین اظهار اسرار مصلحت نیست و اختیار و ابرار ما وراء این معانی ذکر کردن پسندیده نداشته اند و الحمد لله شکرآ این کتاب اوراد الاحباب و فصوص الآداب را جمع کرده شد بتمام در مقام روح انگیز دارالامان فتحاباد بدر روضه مطهره مقدسه شیخ العالم ختم المحدثین سیف الحق والدین سعید بن المطهرین سعید الباخری رضوان الله و سلامه علیه در شهری که آخر او عشر ذوالحجه اربع و عشرين و سبع مائة (۷۲۴) بود بتوفیق الله القادر الوهاب ... و این نصف آخر را که فصوص الآداب است از این کتب و رسائل معتبره معتمده که ذکر کرده می شود نقل افتاد: اولها قوت القلوب للشیخ ابی طالب النکی رضی الله عنه و آداب المریدین للشیخ ضیاء الدین ابی نجیب السهروردی و عوارف المعارف للشیخ شهاب الدین عمر السهروردی و رساله الخلوة و رسالتین فی آداب الصوفیه للشیخ نجم الدین الکبری و رساله وصیه السفر للشیخ سیف الدین الباخری و حلیه الابدال و رساله امر المربوط و کتاب کنه ما لا بد للمرید للشیخ ابن العربی محیی الدین و منازل المریدین للشیخ ابی عبدالله المرجانی قدس الله ارواحهم و رضوان الله و سلامه علیهم اجمعین. و در وقت تألیف این نصف آخر این یازده نسخه در نظر و ذهن این ضعیف بود و این کلمات ترجمه خلاصه کلم و فصل الخطاب این کتب است... »^۱

(۵) افراد دیگر این خاندان — بجز افراد مذکور در فوق چند تن دیگر را

می شناسیم که در تذکره الاولیاء محرابی از آنها نام رفته است:

الف) خواجه ظهیر الدین حسن که از احفاد برهان الدین احمدست و در خانقاه شیخ زاده در کرمان مدفون بوده است.^۲ اطلاع دیگری که در باره این شخص داریم دو نکته ای است که در نسخه «المشیخه» (شماره ۳۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه) آمده است: یکجا (ص ۵۲-۵۷) خط دست همین ظهیر الدین حسن بن ناصر بن جلال الدین مسعود

۱- همان نسخه ۲۰۴a.

۲- تذکره الاولیاء محرابی، ص ۸۱.

خطیب کرمانی و موضوع آن تحسین و تمجیدی است در حق سالک الدین محمد یزدی و در دنبال آن. ۲ رباعی سیف الدین را نقل کرده. در جای دیگر باز همین ظهیر الدین حسن بن ناصر الدین عبدالرحیم بن جلال الدین مسعود المشهور بالخطیب (ص ۳۴۸) شجره نامه سلسله شاگردان ابراهیم ادهم را در تاریخ ۲۲ رمضان ۹۲۴ نقل کرده است. بنابراین معلوم میشود که وی تا این سال در حیات بوده است.

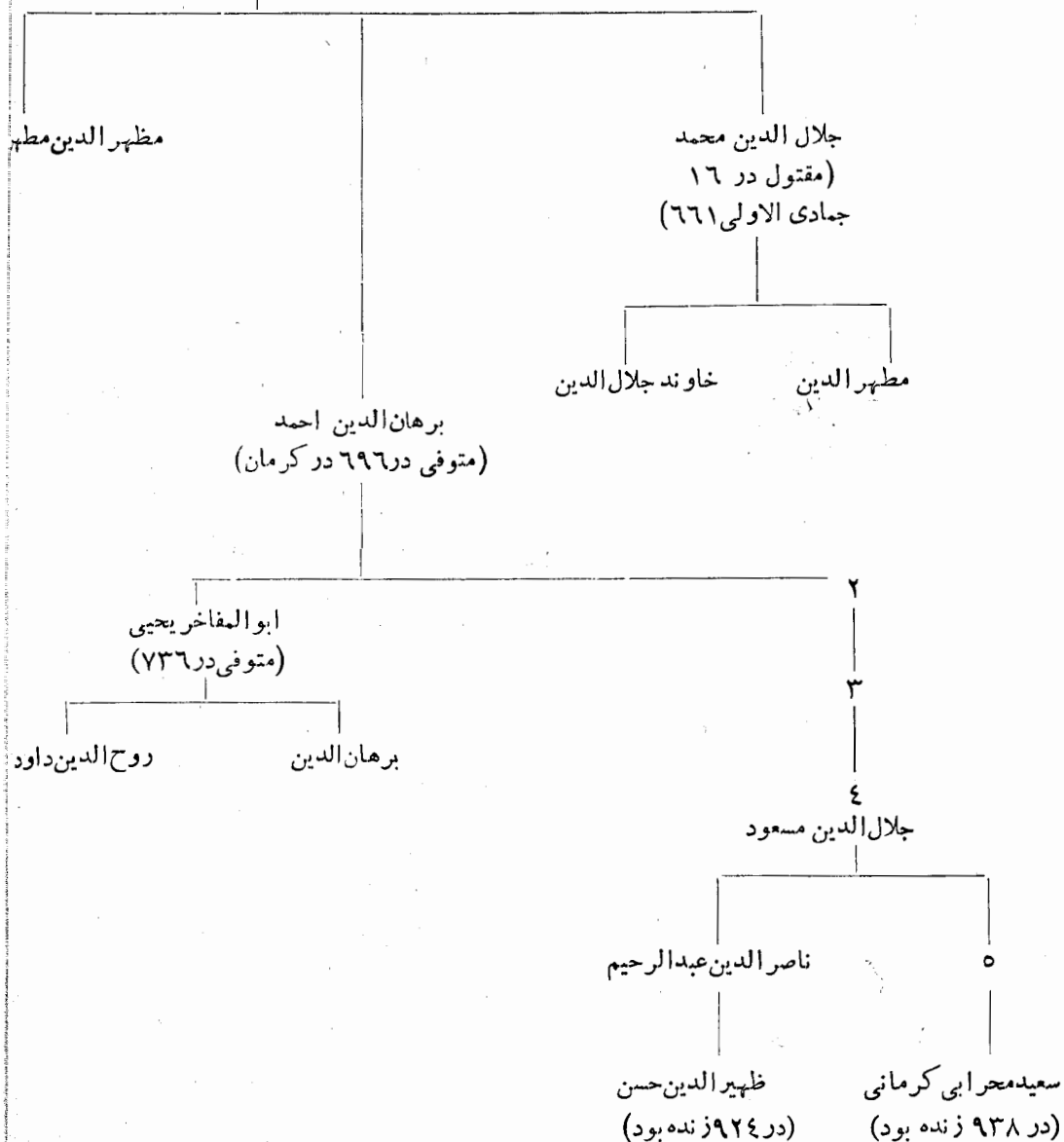
ب) جلال الدین مسعود جد مؤلف تذکرة الاولیاء محرابی که خطیب مسجد جامع امیر بود و در همان مزار مدفون است. درباره تاریخ حیات وی می نویسد که در بدو حال در سمرقند به طلب علم و ریاضت و سلوک مشغول بود و علم قراءت را خوب میدانست بنحوی که چون به کرمان آمد فضلا گفتند گوئیا قرآن را مجدد به عالم آورده و شاگردی مولانا شرف الدین عثمان کرده است. سپس نقلی در خصوص استاد و شاگرد در سمرقند روایت می کند و می نویسد: «القصه حال شیخ جلال الدین مسعود و مقام ایشان عالی بوده و از ایشان غرایب و عجایب سر بر میزده» و قصه ای درباره ادعای مولانا مفلح در باب خطیبی مسجد جامع که همواره در خاندان وی بوده و از طرف شاه به جلال الدین مسعود داده شده بوده است در اینجا نقل میکند. در پایان، نقل قولی دیگر در کرامت و تقوای شیخ بنقل از والدۀ پدر خود یعنی زن شیخ می آورد که سبب تطویل کلام است و از آوردن آن خودداری میشود.^۱

ج) سعید محرابی کرمانی مؤلف تذکرة الاولیاء یا مزارات کرمان که نسبتش به شش پشت به برهان الدین احمد و به دو پشت به جلال الدین مسعود میرسد و بیش از چهل سال خطیب مسجد جامع بوده است. محرابی در نیمۀ دوم قرن نهم متولد شده و چون کتاب خود را در سال ۹۳۸ در دست تألیف داشته ناگزیر وفاتش پس ازین تاریخ روی داده است. خود می نویسد «و کاتب فقیر حالا چهل کم یک سال است که برکت همت درویشان و حوالۀ ایشان بدین منصب (خطیب مسجد) خطیر شریف اشتغال نموده و می نماید»^۲. ازین جمله استنباط میشود هنگامی که بدین مهم اشتغال یافته حداقل حدود سی سال داشته و ناگزیر در زمان تألیف کتاب در حدود هفتاد سال از عمر او میگذشته و بنابراین تولد او میتواند در حدود سالهای ۸۶۵-۸۷۰ روی داده باشد.

۱- تذکرة الاولیاء محرابی، ص ۸۱-۸۹. ۲- همان کتاب، ص ۸۷-۸۸.

سیف الدین باخرزی

۵۸۶ - ۶۵۹



فهرست مآخذ

اوراد الاحباب و فصوص الاداب : ابوالمفاخر یحیی باخرزی، نسخه خطی شماره ۳۵۵ نافذ پاشا (عکس)
متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره های ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ (مکتوب در ۷۹۷ هجری، ۲۰۴ ورق.
آتشکده آذر : لطفعلی بیگ آذربیکدلی، تصحیح حسن سادات ناصری، طهران، جلد اول، ۱۳۶۶ ش.
اثمار الاشجار : تألیف علاء بخاری، نسخه خطی متعلق به سعید نفیسی که عکس آن نیز در کتابخانه
مرکزی هست .

بستان السیاحه : حاج میرزا زین العابدین شیروانی، اصفهان، ۱۳۴۲ ق.

تاریخ ادبیات در ایران : دکتر ذبیح الله صفا، طهران، جلد دوم، ۱۳۳۶ ش
تاریخ گزیده : حمد الله مستوفی، چاپ عکسی با اهتمام ادوارد براون، اوقاف کتب، لیدن، ۱۹۱۰ م.
تاریخ ملازاده (مزارات بخارا) : احمد بن محمود معین الفقراء، تصحیح احمد کلچین معانی، طهران،
کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۹ ش.

تجربه الامصار (تاریخ و صاف) : و صاف الحضرة، چاپ عکسی طهران، ۱۳۳۸ ش
تذکره الاولیاء محرابی کرمانی (مزارت کرمان) : سعید محرابی کرمانی، تصحیح سید محمد هاشمی،
با اهتمام حسین کوهی کرمانی، طهران، ۱۳۳۰ ش.

جامع التواریخ : رشید الدین فضل الله همدانی، با اهتمام دکتر بهمن کریمی، جلد دوم، طهران،
۱۳۳۸ ش.

الجواهر المضية فی طبقات العننفیه : محیی الدین ابی محمد عبدالقادر القرشی، ۲ جلد، حیدرآباد،
۱۳۳۲ ق.

جهانگشا : عظاملك جوینی، تصحیح محمد قزوینی، اوقاف کتب، جلد سوم، لیدن، ۱۹۳۷ م.
حبیب السیر فی اخبار افراد بشر : خواندمیر، چاپ جدید، طهران، جلد سوم، ۱۳۳۳ ش.
خزینة الاصفیا : مولوی غلام سرور لاهوری، جلد دوم، لکهنو، ۱۲۹۰ ق.
دیوان خواجوی کرمانی : بتصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتابفروشی بارانی، طهران، ۱۳۳۶ ش.
الذریعة الی تصانیف الشیعة : آغا بزرگ طهرانی، القسم الثاني من الجزء التاسع، طهران،
۱۳۳۸ ش.

«ذیل ترکستان» : منقولات بارتلد از متون قدیمه (جلد دوم، سن پترزبورگ، ۱۹۸۹ م.)
رشحات عین الحیاء : فخر الدین علی بن ملاحسین کاشفی، کانپور، چاپ هفتم، ۱۹۱۲ م.
روضات الجنات : محمد باقر خوانساری، طهران.

- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات : معین الدین محمد زمینی اسفزاری، تصحیح سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه طهران، جلد اول، طهران، ۱۳۳۸ ش.
- ریاض السیاحه : حاج زین العابدین شیروانی، چاپ دوم، طهران، ۱۳۳۹ ش.
- سخنانه منظوم ابوسعید ابوالخیر : سعید نفیسی، طهران، ۱۳۳۴ ش.
- سفرنامه ابن بطوطه: ترجمه محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران، ۱۳۳۷ ش.
- سمط العلی للحضرة العلیا : ناصر الدین منشی، تصحیح عباس اقبال، طهران، ۱۳۲۸ ش.
- سیف الدین باخرزی: [مقاله] بقلم سعید نفیسی، مجله دانشکده ادبیات، سال دوم، طهران، ۱۳۳۳ ش.
- شاهد صادق : نشر عباس اقبال، بتفاریق در سال دوم مجله یادگار.
- شدالازار فی حط الاوزار عن زوار العزار : معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، وزارت فرهنگ، طهران، ۱۳۲۸ ش.
- طرائق الحقائق : نایب الصدر حاج میرزا معصوم شیرازی، طهران، ۱۳۱۸/۱۹ ق.
- فصلی چند از تاریخ کبیر: تألیف جعفر بن محمد بن حسن جعفری، نشر ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد هفتم، طهران ۱۳۳۷ ش.
- قندیله (مزارات سمرقند): تصحیح ایرج افشار، نشریه شماره ۹ زبان و فرهنگ ایران، طهران ۱۳۳۴ ش.
- کشف الظنون: حاجی خلیفه، چاپ استانبول.
- مجالس العشاق : حسین بایقرا، چاپ کانپور، ۱۳۱۸ ق.
- مجالس النفاس: امیر علی شیر نوائی، ترجمه های فخری هراتی و حکیم شاه محمد قزوینی، تصحیح علی اصغر حکمت، طهران، ۱۳۳۱ ش.
- مجمع الفصحا : رضاقلی هدایت، ۲ جلد، طهران، ۱۲۹۵ ق.
- مجموعه قصص خوافی: (از منقولات بارتلد در «ذیل ترکستان»).
- المشیخه: نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (فهرست همین کتابخانه جلد نهم).
- ملحقات الاصرار: ابی الفضل بن محمد المعروف بجمال التفرشی (از منقولات بارتلد در «ذیل ترکستان»).
- مناقب العارفین : شمس الدین احمد افلاکی، تصحیح تحسین یازجی، انجمن تاریخ ترک، جلد اول، انقره ۱۹۵۹ م.
- نفحات الانس : عبدالرحمن جامی، باهتمام مهدی توحیدی پور، طهران، ۱۳۳۶ ش.
- هدیه العارفین : اسماعیل پاشا بغدادی، استانبول، ۲ جلد، ۱۹۵۱-۱۹۵۵ م.
- هفت اقلیم : امین احمد رازی، ۳ جلد، طهران، [۱۳۳۹].



- Barbier de Meynard, C. - *Dictionnaire Géographique Historique et Littéraire de la Perse...*, Paris, 1861.
- Brockelmann, C. - *Geschichte der Arabische Literature*, Supplement I, Leiden, 1941.
- Brown, E.G. - *Literary History of Persia*. Vol.2.
- De Goeje, M. J. - *Catalogus codicum orientalium Bibliothecae Academie Lugduno-Botavae*, Vol.V, Lugduno, 1873.
- Koprolu, I. - *Saif al- Din Bakharzi*, Encyclopédie de l'Islam, Tome IV.
- Krafft, A. - *Die Arabischen, Persischen und Turkischen Handschriften der K.K. Orientalischen Akademie zu Wien*, Wien, 1842.
- Meier, F. - *Die Fawâ'ih al - Gamâl wa-Fawâtih al- Galâl des Nagm al - din al Kubrâ*, Wiesbaden, 1957.
- Voorhoeve, P. - *Handlist of Arabic Manuscripts in the Library of the University of Leiden and...*, Leiden, 1957.

منقولات از
اوراد الاحباب و فصول الآداب

تالیف
ابوالمفاخر یحییٰ باخرزی

ضمیمہ اول

منقولات از او را دالاجاب *

در مقامات و کرامات سیف الدین باخرزی

ذیل نماز احزاب

۵۲۸ ... و شیخ عالم سیف الدین الباخری [ن: الباخوری] رضوان الله وسلامه علیه در روزهای چهارشنبه در میان نماز پیشین و نماز دیگر برین نماز مواظبت نمودی .
ذیل اما الخلوة

۳۶۸ ... شیخ عالم سیف الدین باخرزی قدس الله روحه می فرماید که دنیا مشغولی است ، ترك دنیا هم مشغولی است . دنیاچه چیز است ؟ پرده کشف است ، هرچیز که ترا از حضرت محبوب کند دنیای تست ، خواه آن چیز دنیا باش (= باشد) خواه عقبی ...

شیخ عالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه فرموده است ، شعر:

با عشق تو عهد جان ما میشاقی است

ماییم و غم عشق تو تاجان باقی است

غم نقل و ندیم درد و مطرب ناله

می خون جگر مردم چشم ساقی است

و هم شیخ عالم فرموده است قدس الله سره که لارحم الله من رحم الصوفی ، دفع حاجت فقیر در شریعت معتبر است و حاجت فقیر حقیقی را بر مزید داشتن در طریقت معتبر ، شعر :

عیاران را به کوه باشد مفرش

عیار نه ای ز کوی ما پای بکش

* - منقول از عکس نسخه خطی مکتوب در سال ۶۹۷ و ۶۹۸ که استاد مجتبی

مینوی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهیه کرده اند و بشماره های ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ در آن کتابخانه محفوظ است .

تا در نزنى بهر چه دارى آتش
هر گز نشود حقيقت وقت تو خوش

ذيل اسناد الخرقه

٦٤a ... قد صبح بحكم الفعل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم البس خرقته المباركة ولباسه الشريفة على ابن ابى طالب والبس على الحسن البصرى وكميل بن زياد والبس كميل عبدالواحد بن زيد والبس هو ابايعقوب السوسى والبس هو ابايعقوب النهرجورى والبس هو اباعبدالله بن عثمان والبس هو ابايعقوب الطبرى والبس هو داود بن محمد المعروف بخادم الفقراء والبس هو محمد بن مانكيل والبس هو شيخ الورى اسمعيل العصرى والبس هو شيخنا آية الله الكبرى اباجناب نجم الدين احمد بن عمر الكبرى الخيوقى الصوفى والبس هو شيخ العالم قطب الوقت ابالمعالى سيف الحق والدين سعيد بن المطهر بن سعيد الصوفى الباخرزى والبس هو ابنه امام المتقين (٦٤b) المتخلق باخلاق النبیین ابالمظفر برهان الدين احمد بن سعيد بن المطهر والبس هو هذا الفقير المؤلف للكتاب ابالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد سلام الله ورضوانه عليهم اجمعين و عبدالواحد بن زيد ينتمى [ظ : ينتمى] فى العلم الى الحسن البصرى و فى الخرقه الى كميل بن زياد .

ذيل اسناد تلقين الذكر

يقول العبد الضعيف ابوالمفاخر يحيى بن احمد بن سعيد بن المطهر الباخرزى انى اخذت الذكر وهو كلمة لا اله الا الله فى عنقوان شبابى واول ارادتنى العزلة والععود فى الخلوة عن الشيخ الربانى والعارف الصمدانى صاحب المجاهدات والخلوات خليفة شيخ العالم لطيف الحق والدين مرشد السالكين النورى روح الله بنسيم الانس روحه و لقننى هذه الكلمة الطيبة ثلاث مرات ثم سمعت الذكر من مولائى وابى شيخ الاسلام كاشف الاسرار زبدة الاخبار برهان الحق والدين ابى المظفر احمد بن سعيد بن المطهر و هما اخذا الذكر عن حضرة شيخ العالم قطب الوقت وسيلة الخلق الى الحق ابى المعالى سيف الحق والدين سعيد بن المطهر الباخرزى رضوان الله عليه وهو اخذه عن شيخ

الدنيا نجم الحق والدين ابي الجناب احمد بن عمر الكبرى قدس الله روحه و رضى عنه وهو اخذه....

۷۹b... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله وسلامه علیه فرموده است که اگر جمله عالم را در حق خود صاحب تربیت یابی زینهار تا از هیچ کس منت نداری و بهیچ کس التفات نکنی تا غیرت حق دمار از تو برنیارد.

۷۱b... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله وسلامه علیه فرموده است که شفاعت مقربان و عفو پادشاه دزدان را از سر دار فرود آرد، اما تشریف مقربان و خلعت حاجبان نپوشاند. این خود چه همت باشد که امروز گناه کنی و فردا چشم نهاده آن باشی که مرا شفاعت کند. چرا قدم در راه ننهی و همت عالی بدان مصروف نداری که تو صد کس دیگر را شفاعت کنی؟

۷۳b... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه فرموده است هر کس که دولتی یافت از عزیز داشت وقت یافت و هر که وقت را عزیز ندانست هیچ نیافت.

۷۴b... از کلمات قدسیه شیخ عالم سیف الدین باخرزی است رضوان الله وسلامه علیه که فرموده است که مرد [اگر] بزمان عزیز بودی مرد است که هفتاد شب قدر بروی گذشت و هیچ قدریش بحاصل نشد و اگر مرد بمکان شریف شدی ابوجهل را مادر در بطحاء مکه زایید و موسی کلیم در کنار فرعون بزرگ شد. خواص حضرت اونه بمکان عزیزند نه بزمان شریف آند. زمان چا کر ایشان است، مکان خادم ایشان است. و هم شیخ العالم گفته است تا چند آرزوبری که ای کاش من زمان فلان بزرگ را دریافتمی، تاخدای این آفتاب را در عالم سرگردان می دارد این جهان را از بنده گان (کذا) خاص او خالی نخواهد شدن، تو قدم در دامن همت کش و باحق آرام گیر تا همه به درت آیند. و دیگر جای فرموده است که مردان سجاده درانند و نامردان پای افزار، شعر:

چون گذشتند از زمان و از مکان مرغان او

در هوای بی نیازی آشیانه‌ها ساختند

قدرت سلطان عشقش چون ز سرمعلوم شد

حجره دل خاص با سودای او پرداختند

ذیل محاسبة النفس وحفظ الخواطر

۸۷a... شیخ العالم سیف الدین باخرزی را رضی الله عنه روز نامه بوده است پنهانی که بعد از وفات شیخ آنرا دیده‌اند که حرکات و سکنات جمیع عمر را شیخ بر آنجا ثبت کرده و هر هدیه که بحضرت شیخ آورده بوده‌اند تا بخمره جغرات^(۱) که پیر زنی آورده باشد نبسته و نماز و دعایی که در عوض آن شیخ کرده بود نبسته تا بعدی که مدت طهارت و حیض زنان و کنیزکان و اختلاف اوچنانک حکم شرع است ثبت بوده است تا نباید که سهوشود. و هر جفائی و جوری که دشمنان و حاسدان در حق شیخ کرده‌اند و شیخ در شب چند رکعت نماز در عوض آن جفا و جور برای آن کس گزارده‌است و دعای خیری که او را کرده بود آن جمله در روز نامه ثبت بود.

ذیل حکم الخرقه

۷۳a... شیخ عالم شیخ سیف الدین باخرزی رضی الله عنه می‌فرماید که درویشی باخرقه هزار میخی می‌رفت. سگی بر راه خفته بود. آن درویش عصا بر آن سگ بجنبانید تا از راه برخیزد. سگ برخاست ناگاه صدیقی صاحب ولایت بر آنجا رسیده آن سگ با آن صاحب ولایت بزبان آمده و گفت شیخامی باید که این خرقه هزار میخی ازین درویش بیرون کنی که اولایق این نیست. من اینجا خفته بودم، او درآمد و مرا برنجانید و مرا از حال خود پریشان کرد.

ذیل آداب المشیخة

۱۰۵a... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضی الله عنه وقتها دو روز و سه روز سخن نمی‌فرموده‌اند و یکس نظر نمی‌کرده‌اند و جز بوقت نماز جماعت از خلوت بیرون نمی‌آمده‌اند

و هیچ کس نیز در آن ایام با شیخ سخن نمی توانست گفتن از هیت و قبض روی شیخ را رضی الله عنه.

۱۰۷ a ... شیخ العالم سیف الدین سعید بن مطهر الباخری رضوان الله علیه بر سر منبر میفرمود ای کسانی که صحبت این گدار اختیار کرده است (کذا) اگر چنانست که جمله اولیاء و اقطاب جمیع عالم بیکجا جمع شوند اگر شما اقتدا بایشان خواهی (کذا) کردن زینهار تا گرد این گدار گردیت (کذا) که خواهی طریقت ابو حفص حداد قدس الله روحه میفرماید مریدی را سالها پرورده بود معلومش شد که او اقتدا بکسی دیگر کرده بوده است. ابو حفص دست مرید گرفت و او را بر آن پیر برد که ما تا این غایت ندانستیم، اکنون معلوم شد که ماراه زنی بوده ایم.

۱۱۰ a ... شیخ العالم سیف الدین باخری را رضی الله عنه غلامی بود دانشمند و حافظ و نام او نافع [۱۱۰ b] از حرکتی صادر گشته بود. شیخ او را بر آن عتاب می فرمود. نافع فتویهای ائمه بیرون آورد و عرضه کرد که من به این فتویها عمل کرده ام. شیخ عالم قدس الله سره بروی غضب کرد و گفت ای مدبر کار ما تقوی است نه فتوی.

۱۱۳ a ... شیخ عالم سیف الدین باخری رضوان الله علیه فرموده است که کمال خدمت در تعجیل است، و دیگر فرموده است که جوانان در خانقاه باید که دائم میان بر بسته و آستین برانده باشد (کذا) یعنی مهیا و مترصد خدمت باشند.

وقتی خاطر مبارک شیخ عالم از غلامی غبار یافته بود و غلام نمی دانست که سبب چیست. هر کسی را شفیع می انگیخت و بخواص توسل می جست. تا یکی از حضرت شیخ عالم پرسید که ازین خادم چه صادر شده است که موجب عدم التفات شماست؟ شیخ عالم فرمود از توقصیری نیامده است، لکن رنجش ما زو از آنست که هر چه در خاطر ماسی گذرد او آنرا چرا در نمی یابد و نا گفته آن خدمت را بجای نمی آرد، یعنی

که استعداد و حدس این غلام چنان است که اگر بهمت متوجه و حاضر خاطر ماشود
بداند که ما را چه خدمت می باید نا گفته بدانند و اقدام نماید تا گفتن نیز حاجت نیاید .

ذیل آداب الصبحه

۱۱۷a ... شیخ عالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه فرموده است ، شعر :

هر که با ما ز ره طینت آدم خویش است

گر ز عشاق رهش نیست چو بیگانه ماست

و آنکه اندر دل او درد طلب کاری اوست

اوست کز کل جهان مونس و فرزانه ماست

۱۱۸a ... و شیخ عالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه در دل های شب به متوضای

خانقاه درآمدی و متوضا را پاک کردی و کلوخ استنجاء درویشان را بدست خود

ترتیب کردی .

ذیل آداب الخادم

۱۲۵a ... شیخ عالم سیف الدین باخرزی رضی الله عنه بر منبر فرموده است این طایفه

دشمنان خود را فرو نگذارند که هم بوجهی با ایشان کاری داشته اند ، خواهی بدوستی یا

بدشمنی .

ذیل آداب الاکل

۱۲۷b ... در حضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه درویشان سفره

نهاده بودند و رضی نورالدین دهستانی که از چهل سال باز در خدمت شیخ بود بر بام خانقاه

بود ، او را صلاف (۱) سفره گفتند تا فرود آید . چون سفره برگرفتند شیخ العالم اخي

نورالدین را ماجرا کرد و باز خواست فرمود که ترا اصحاب طلب کردند و دیدی که

تو را انتظاری کنند ، تو از راه نردبان چرا فرود آمدی ، تو خود را از بام چرا فرود

۱ - صلاف بمعنی بی برکت و بی مزه شدن طعام است .

نینداختی و بفرو آمدن از نردبان جمع را نگران داشتی و انتظار دادی؟

ذیل ادب الحمام

۱۳۰ a ... شیخ العالم سیف الحق والدین الباخری رضوان الله علیه در خانه گرم حمام خلوت کرده است و روی را بر زمین گرم نهاده و چندانی بگریسته است که آب چشم شیخ بر روی زمین گرم روان شده است و در وقت درآمدن و بیرون آمدن در مسلخ حمام دو رکعت نمازی کرده است و وقتها (۱) نیز گوینده را می گفته است در حمام خالی تاجیزی بر گوید و استماع می فرموده.

ذیل آداب خدمة الضیف

۱۳۱ b ... درویشی بحضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه درآمد و گفت ای شیخ بمن نظری کن که دست [من] یک کاسه هزار صدیق درآمده است. شیخ فرمود [اگر] دست هزار زندق در کاسه تو درآمد بودی ترا بهتر از آن بودی که دست تو در کاسه هزار صدیق درآمده.

ذیل آداب سماع

۱۴۵ b ... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه از غیر درویش سماع استماع نکردی و فرمودی تا مغنی از اشعار مشایخ طریقت و سالکان راه خدای برگفتی. شعری که در وصف زلف و خال و رخسار بودی منع فرمودی و اجازت ندادی که مغنی بر گوید. فرمودی که این معانی به تأویل محتاج است و از فهم دور تراست و سماع موطن تدبر و تفکر نیست.

حکایت - در خدمت شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه درویشی بود و او را سدید الدین خوارزمی گفتندی. مال و دوکان خود را بغارت و سبیل بر داده بود و بحضرت شیخ عالم آمده بود. در مطبخ خدمت کردی. شبی شیخ با اصحاب در سماع بود. سدید الدین چون از خدمت مطبخ فارغ شد نماز خفتن گزارد و به مجلس سماع آمد و از دهشت حضرت شیخ را در پهلوی قوال ایستاده بود. قوال این شعر آغاز کرد، شعر:

یا منتهی طلبی و و صدی	انتم اعز الناس عندی
ضیعت بالهجر ان عهدی	ماخنت عهدکم فلم
لا جتته من ضیق لحدی	لودعا منادی حبکم
الهوی نادیت وجدی (۱)	او قیل یوم الحشر من قتلی

شعر

کان درد مرادوا تودانی	دردیست درین دلم نهانی
در درد دلم فرو نمایی	چون مرهم بی دلان توسازی
گر تو ز درِ خودم برانی	یارب به در که باز گردم
دانم که تو ضایعش نمایی	گر پای سگی در تو کوید
و ز تو کرم آید و تو آنی	از من گنه آید و من اینم
ازیم جواب «لن ترانی»	گفتم «ارنی» و نیست گشتم

سدید الدین نعره‌ای زد و از پای در افتاد و جان تسلیم کرد . بامداد در نماز جنازه او شیخ العالم دودست می‌فشاند و تاپیش جنازه او می‌خرامید مست وار و به پشت باز می‌گشت و باز پیش جنازه می‌رفت و باز می‌آمد و می‌گفت شایاش شایاش ! آن مراتب و تشریفات حال او را می‌دید و مست گشته بود و تحسین می‌کرد .

۱۵۱۸ ... در حضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه مغنی این ابیات بر گفت که :

در عشق تو کس را حسب و نام نماند

عشقت چو شد آغاز سرانجام نماند

۱ - اشعار چنانکه در نسخه بودن نقل شد . پیدا شدن نسخه‌ای یا مأخذی دیگر

به تصحیح عیوب و اشتباهات کمک خواهد کرد.

دردا و دریغا که بماند ره عشقت
 نارفته تمامی و مرا گام نماند
 از قصه اندوه تو خواهم که بگویم
 از قصه بسی ماند و ایام نماند
 شیخ نعره‌ای زد و در وجد آمد و برخاست.

۱۵۱b ... در حضرت شیخ العالم سیف‌الدین باخرزی رضوان‌الله‌علیه سماع کردند
 و ذوقی چنانکه باید ظاهر نشد. شیخ فرمود تا سماع بس کردند و حلقه ذکر آغاز
 کردند و فرمود که ذکر گویت (کذا) تا کدورت وقت بصفابدل شود.

۱۵۲b ... حکایت- در حضرت شیخ العالم سیف‌الدین باخرزی رضوان‌الله‌علیه
 این آیت را بر خواندند که «والقیث علیک محبة منی». شیخ فرمود:
 آنی که دل و دیده ترا دارد دوست
 ورنی تو چنان خوب نه‌ای می‌دانی
 وقتی دیگر شیخ این آیت را شنید که «وما قدروا الله حق قدره». فرمود، بیت:
 ای به حسن آفت جهان که تویی که شناسد ترا چنان که تویی
 وقتی دیگر شیخ این آیت را شنید که «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا
 الله علیه»، فرمود:

منگر تو بدان که ذوفنون آید مرد
 در عهد [و] وفانگر که چون آید مرد
 از عهده عهد اگر برون آید مرد
 از هرچه گمان بری فزون آید مرد

وهم شیخ فرموده است، بیت:

هربوی که از مشک و قرنفل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

چون ناله بلبل ز پی گل شنوی

گل گفته بود، گرچه ز بلبل شنوی

قل کل من عند الله.

حکایت - مقری در پیش تخت شیخ این آیت را برخواند: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً». شیخ فرمود اگر درویشی برای اعلاء کلمة الله قدم نهد «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض»، مصراع: «سرو را کرده خرامنده که این رفتارست»، و اگر برای الله را ترك رعونت نفس خود گیرد «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»، [مصراع]: «شکر از پسته روان کرد که این گفتارست».

حکایت - جمعی لولیان غریب رسیده بودند و صوتی غریب آورده و گرد شهر می گشتند و این بیتک می گفتند که:

شعر

جانانه من سبوس بنبدانه^۱ من کاری نکنی برون شواز خانه من^۲
و این بیت در شهر شهرت یافته بود. [۱۵۳۸] شیخ عالم بر سرمبر فرمود
هیچ می دانیت (کذا) که این لولیان بر درهای دوکان شما چه می گویند و معنی
سخن ایشان چیست؟ هان تا لهو^۳ نشنوی که فرستاده حق اند، تو از حق شنو که در

۱- کذا فی الاصل، در نسخه ۹۰ ج (مجموعه ای است) متعلق به کتابخانه حقوق برگ ۹۶ پ «بودانه» آمده و «بودانه» را در لغت تخم و گیاه داروئی نوشته اند.

۲- در مجموعه مذکور بیت دوم ترانه اینست:

دارد دو نغوله ای میان هر دو کس فرق نمی کند بجز سایه من

۳- اصل: ناله (تصحیح از مجتبی مینوی)

صورت حروف آن بیت حق باتومی گوید ...

a ۱۵۳... شیخ العالم سیف الدین باخرزی در مسجد صرافان تذکیر می فرمود .
 در امام بدرالدین که از مریدان مقدم بود وجدی پدید آمد . برخاست و در حرکت آمد .
 شیخ فرمود که چون در درویشی وجد پدید آید و برخیزد حاضران باید که بحکم
 موافقت همه برخیزند . و هم بر سر منبر شیخ برخاست و جمع برخاستند [b ۱۵۳] و بدرالدین
 در حرکت و وجد بود و آمد و شد می کرد و شیخ در و نظری کرد و می گفت صدّ صدّ .

b ۱۶۰... شیخ عالم سیف الدین باخرزی رضوان الله و سلامه علیه فرموده است ،

بیت :

دلّاله اگر چه خوب کردار بود در خلوت معشوق گرانبار بود

b ۱۶۳... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله و سلامه علیه [فرموده است] ،

بیت :

عشق است که شیر نر زبون آید ازو

بحری است که طرفه ها (۱) برون آید ازو

گه دوستی کند که روح افزاید

گه دشمنی که بوی خون آید ازو

با عشق تو من بخر می می سازم

با غم به امید بی غمی می سازم

در من اثر هلاک پیدا است ولی

[a ۱۶۴] می دانم و خود را عجمی می سازم

a ۱۶۴... شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضی الله عنه فرموده است ، بیت :

هردم که دلم با غمت انباز شود
صد درز طرب بر دل من باز شود
به زان نبود که جان فدای تو کنم
تیهو که فدای باز شد باز شود

بیت

من با تو چنانم ای نگار خنتی
کآندر غلطم که من توام یا تو منی
از ما دوری و در یکی پیرهنی
پس من کیم ای جان جهان گرتومنی
نی من منم و نه من تو منی
هم من بنم و هم تو تو منی
شیخ عالم سیف الدین باخرزی رضوان الله علیه فرموده است «سقیهم ربهم» تمام
است «شراباً طهوراً» کدام است.

۱۶۷ a ... شیخ عالم سیف الدین باخرزی می فرماید، رضی الله عنه، بیت:
«لا» همچون هنگ ادرکمین است بین
الا چو خزانه در یقین است بین
از توبه تو خطی است کشیده چو الف
سرّ ازل و ابد همین است بین
شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضی الله عنه می فرماید:

۱- عطار نیشابوری دارد :

ز دریای محبت چون نهنگ لا بر آرد سر تیمم واجب آید نوح رادروقت طوفانش
بر این بیت شاه داعی شیرازی (قرن نهم) شرحی بصورت رساله ای کوتاه نوشته که
اخیراً آنرا آقای محمد دبیرسیماقی در جزء شانزده رساله فارسی شاه داعی (تهران، ۱۳۴۰)
بطبع رسانیده اند.

با دل گفتم کای دل هرجاش طلب

در صومعه و سر مصلاش طلب

دل گفت مرا گرد خرابات برآی

آنجا اگرش نیافت (کذا) اینجاش طلب

a ۱۷۱... شیخ عالم سیف الدین باخرزی را رضوان الله و سلامه علیه مرضی پدید آمد. اطباء حاذق جمع آمدند و مطبوخی تدبیر کردند و بر سر بالین شیخ نهادند و گفتند که سحرگاه بخوریت (کذا). چون وقت سحر شد شیخ خادم را فرمود که این قدح دارو را برودر جوی آب ریزو ازان که می رود پرکن و بیار. خادم بیاورد. شیخ بسم الله الشافی بگفت و بخورد و آن مرض زایل گشت.

و کرتی دیگر شیخ عالم مدتی مدید بیمار گشت و طبیبی که ملازمت می نمود هر روز مزاج می دید و تفصیل ادویه می کرد و خادمان ادویه می آوردند و شیخ آنرا به حرم می سپرد. تا بعد از مدتی که شیخ صحت یافت و طبیب اجازت حمام کرد، شیخ چون از حمام باز آمد فرمود تا طبیب را تشریف و آنچ سزاوار بود بدادند و بعد ازان به حرم درآورد و فرمود که آن داروهای چندین گاهه او را بیاریت (کذا). رفتند و داروهای هر روز را با تفصیل او جدا جدا بسته آوردند. شیخ فرمود که این داروهای ترا جهت آن نخوردیم تا توبدانی که شفادهنده حق است.

a ۱۷۳... شیخ عالم سیف الدین باخرزی فرموده است، شعر:

تمنت سلیمی ان اموت بحبها وایسر شیء عندنا ما تمنت

ما را همه رهز کوی بدنایمی باد و ز سوختگان بهره ما خامی باد

نا کامی ما چو هست کام دل دوست کام دل ما همیشه نا کامی باد

b ۱۷۳... شیخ عالم سیف الدین باخرزی را رضوان الله علیه جمعی از کافران قصد کردند و دشمنان سعیها نمودند و ایلچی به بخارا آمد و شیخ را در نماز گرفتند و

بربستند و روز دیگر از شهر بیرون آوردند و به اردو می بردند و چند هزار آدمی مشایعه کردند و از سر حزن آب از دیده می باریدند و شیخ همچنان بر بسته در بسط و فرح بود، این رباعی فرمود که:

بی خویش و تبار و بی قرینم کردی با فاقه و فقر همنشینم کردی

این مرتبه مقربان در تست یارب بچه خدمت این چنینم کردی

a ۱۸۲... .خواجه امام برهان الدین روئینه گران رحمه الله قصه ای مرافعت کرد بحضرت شیخ العالم سیف الدین باخرزی و در آنجا نبشته بود که مدتیست تا زاویه مسجد را زحمت میدهم و پیش ازین وقتها بیک جمله مرا بسیار انوار (؟) بوده است و اکنون از آنها هیچ نمی یابم بدان فضلی که آفریدگار با شما کرده است طریق این بیچاره بنمائیست.

الجواب— شیخ عالم سیف الدین او را ازین جواب نبشت که تنهائی اختیار کردن و کلمه استغفار چند روز وظیفه ذکر خود ساختن و بوقت افکار علی الامراد (؟) بوسط لا الجوع المفرط ولا الشبع المثلث بودن و بمکان وضو وقت غسل کردن و ناچیز شناختن هر چه موصل نیست بحضرت و از بکاء نصیبی جستن سالک را بر سر انوار اوقات گم شده باز رساند.

ذیل اختلاف احوال و اعمال اهل خلوت

a ۱۸۴... .و مذهب شیخ نجم الدین کبری و شیخ سیف الدین باخرزی و مشایخ ایشان آنست که مرید مبتدی در خلوت باید که بعد از اداء فرایض بغیر از کلمه لا اله الا الله بهیچ نوع عبادت و ذکر دیگر مشغول نگردد تا آنگاه که دل او گشاده شود و بصیرت او مفتوح شود.

ذیل آداب درآمدن باربعینیه

b ۱۸۸... .شیخ سیف الدین باخرزی رضی الله عنه می گوید که اگر مرید مبتدی در خلوت بقرآن مشغول شود هر آیتی او را از عالمی به عالمی برد و در هر آیتی متفکر معنی دیگری شود، جهت آنکه قرآن جامع جمیع معانی است—«ولا رطب ولا یابس الا»

فی کتاب مبین». درآیتی بیان وحدانیت است، درآیتی قصه پیشینیان، درآیتی احکام زنان، درآیتی احکام احوال، درآیتی وصف جنت، درآیتی وصف نار، در بعضی وعد، در بعضی وعید. اگر مرید در تلاوت هر آیتی متفکرو غواص معانی او نباشد او را خود در تلاوت زبانی هیچ فایده نشود، و اگر بفکر معانی مشغول گردد فکرت و همت خود را جمع نتواند کردن و تا مرید به نیت واحده و همت واحده متوجه احد نگردد و از تفرقه ظاهر و باطن، علمی و عملی، قلبی و بدنی خلاص نیابد او را فتح قلب حاصل نیاید.

و شیخ العالم سیف الدین باخرزی در وصیت مریدان نبشته است اهل خلوت میجاهده بذکر خفی مشغول باشند.

b ۲۰۱... حکایت- شیخ العالم سیف الدین باخرزی رضوان الله وسلامه علیه بر سر منبر فرمود که هر کس اینجا به کاری آمده است و طالب این حضرت است پایه منبر این گدای کم از تارک عرش نیست.

حکایت- جمعی از مریدان رقه ای نبشتند بحضرت شیخ العالم و از احوال بعضی اصحاب شیخ را بیا گاهانیدند، شیخ را آن موافق نیامد. رخسار مبارک شیخ برافروخت و فرمود که چیزی که بعد از سی سال دیگر پیدا خواهد شدن اگر ما امروز آنرا نبینیم و ندانیم ما را برین سجاده نشستن حرام باشد.

و هم شیخ عالم فرموده است که ما را دو نظر است، یکی نظر شفقت و مرحمت و آن عام است و بهمه کس رسد و دوم نظر رضا و قبول است و آن کار دولت است، کنون تا کرا رسد.

a ۲۰۳... و این مکان وجد سالک است بوجود خود و قیام او بقیمومت خود، چنانکه پیش ازین واجد بود بکون او و قایم بود به قیام او. شیخ العالم سیف الدین

باخرزی رضوان الله علیه درین مقام وازین مرتبه گفته است ، بیت:

من با تو چنانم ای نگار ختنی
کآندر غلطم که من توام یا تومنی

از ما دوری و در یکی پیرهنی
پس من کیم ای جان جهان گرتومنی

نی من منم و نه من توامنی تومنی

هم من منم و هم توتوی هم تومنی

وهم ازین مقام عبور از اسماء و تمکین و اطمینان درین مقام قربت شیخ عالم
قدس الله روحه بر سر منبر انشاد فرموده است و حال قرب خود را بر عالمیان جلوه
کرد ، شعر:

و زارنی فی ظلام اللیل نشوانا	عاد الحیب الی وصلی کما کانا
فلانری بعد هذا الوصل هجرانا	قولوا لاخواننا دوما علی طرب
حتی غرست مکان الشوک ریحانا	لازلت ارفع فی میدان وصلته

۲۰۳b.....حکایت — شیخ العالم سیف الدین باخرزی روزی بر لسان مبارک رانده است
که طبقات مشایخ را دیدیم اندکی اند که ما بایشان برمی نگریم، باقی بهمه فرو
می نگریم.

و وقتی دیگر فرموده است که او در کتابت نیز آورده که خدای تعالی سخن
ما را با آفتاب روانه گردانیده است تا از آنجا که آفتاب برمی آید تا بآنجا که فرومی رود
بهرجا که سخن ما می رسد همه سر بر سخن ما می نهند.

رساله در عشق

از آثار

سیف الدین باخرزی

ضمیمه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

طالعت فی اخبار العشاق و شاهدت من اسرار الاشتیاق ان النبی صلی الله علیه
و سلم قال من عشق و عفا و کتم و مات مات شهیدا - حاضر باش کی وقت حضور
مشتاقانست. باخبر باش کی [حدیث] ما درمان درد دل عاشقانست، طوق شوق در کردن
..... 'فی حق کزاری جانانست، صدق عشق در میانه جانها صافی'.....^۱

شعر

..... 'کی دم فتنه انسان بانسان
از دست برفتن وزیای افتادن
..... 'لطف اضافت ، لقد خلقنا [الانسان فی احسن التقویم]'^۲
..... کله بندد. کدام دل بود که درو نکشاید 'و صور کم فاحسن صور کم
[و رزقکم من الطیبات]'^۳ ... [نر] کس چشم چون روی باغ بفصل 'رو نیاساید .

شعر

.....
کردن ببرد حلال باشد
[۲] و انکس کی چنان جمال بیند
عاشق نشود و بال باشد
نفس بی نفس کی بانعام «النظرة الاولى لك» پسندد نکند بل کی در طلب دوام
آن حال و طرب نظام آن وصال دیده نهمت میبخ دوز کند ، شب را دران هوس روز
کند ، مگر این بیماری سودا را عشق خوانند . من خود سخن از سر عشق چه گویم ،
از معنی این حدیث چه اثر جویم کی از معنی این حدیث خیر اینست کی

۱- محل نقطه چین هادر اصل نسخه پار کی دارد . ۲- قرآن ۴/۹۴ ۳- [= پرده]

۴- قرآن ۴۰/۶۴

شعر

ای بی خبر از سوخته و سوختنی ، عشق آمدنی بود نه آموختنی
دفترها در شرح عشق چون زلف معشوق و گلیم عاشقان سیه کردند. هنوز این نعره
بکوش هوش میرسد کی

شعر

مشکل عشق ترا تفسیر چیست خواب سودای مرا تعبیر چیست
تا آورده اند کی اسکندر رومی کی جهان رام او بود و چرخ گردون غلام
او، مکنت او در زمین بتکمین منشور آسمانی « انا مکنا له فی الارض »^۱ محکم بود و
ردای مفاخر او بطراز اعزاز و آئیناه من کل شیء سبیا^۲ معلم او را آرزو کرد تا حقیقت
عشق را بداند. حکما را بفرمود تا در بارگاه همایون محفلی عام ساختند و خاص
عشق سخن گفتند.

یکی گفت اول او و سواس است و آخر او افلاس .
دیگری گفت زخمیست از کمان ابرو [۳] و کمین نظر، شرار نار نیست از رخسار
جانان- بی دلان را بر جان و جگر رسیده ،

و ان استعار الجلنار بخرده أعار الحشا من خده جلناره .
سوم گفت اول او اسف است و آخر او تلف ، « العشق سکر خماره تلف » .
چهارم گفت میلیست بی نیل و سیلیست همه وای و ویل کی : « وافر یادا زعشق
وافر یادا » .

پنجم گفت شوقیست دایم در دلی هایم کی : « هام الفؤاد باعرا بیة سکنت » .
ششم گفت موقف رسوائیست، مظنة انکشت نمائیست .

شعر

هر جا که هوایی بو ناچار بلایی بو عاشق بهمه جای انگشت نمایی بو .
هفتم گفت عشق آنست که بوفا نیفزاید و بجفا کم نیاید .

شعر

گر عمر وفا کند جفا های ترا آخر کم از انك تا قیامت بکشم
اسکندر در کتابخانه کلام الملوك را بگشاد و فرمود که اینها همه از روی
اقتناع جوابست و از وجه اشباع صوابست ، اما جمال سلطان عشق هنوز در نقابست .

شعر

آن روز که زر کان گردون زده اند
مهر زر عاشقی دگر گون زده اند
واقف نشوی بر آنک پس چون زده اند
کین زر ز سرای عقل بیرون زده اند^۱

آری اگر حکمای کشور روم و یونان در عشق سخنان گفته اند کینی^۲ پیران
زمین عراق و خراسان دُرّهانسفته اند . ندانم در مقامات شیخ ابوسعید [۴] دیده ای داز
کرامات آن سعید شنوده ای که نخست کی علم طریقت در میهنه بر پای کرد اعلام
مشایخ خراسان را از رونق روز افزون آن جوان همایون رک غیرت در جنبید .
عثمان سرخسی در پی آن شد کی او را ببیند، از صدواند صوفی صافی مجرد که در
زوایای خلوت خانهای خانقاه او بمزایای علم و عمل آراسته بودند سه^۳ تن را که هر
یکی جایی بودند اختیار کرد ، یعنی « خیر الرفقا اربعة » ، و دیگران را گفت شما
سرسجاده نگاه دارید تا من بروم و بدین جوان نو کار فرو نگرم ، از حقیقت طریقت

۱- رباعی از باخرزی است ۲- (ظ = که نی = که نه)

۳- در بالای آن « چهار » اضافه شده به مناسبت « خیر الرفقا اربعة » .

او شمارا آگاه کنم. بدین عزیمت پای در راه نهاد. چون بسر مقصد و سر مقصود رسید اتفاق را روز نوبت تذکیر بود و شیخ خراسان بر سر منبر بار بغداد بلاغت گشاده بود و شکر مصری بیان را بر طبق تطبیق تحقیق نهاده. عثمان اگر چه صاحب معرفت بود در بَژت نکرت^۱ در آمد. تیز تیز در شیخ می نگریست. شیخ فرمود ای مسافر عزیز آمده بودی تا بما فرونگری، اکنون باری بر می نگری. برق عشقی ازین سخن بر جان عثمان بتافت، آن حمله مردانه را بر نتافت. نعره ای بزد و صعقه^۲ حادث گشت. شیخ از سر منبر بر او رسید، یعنی افتاده ای، زخم ما برداشته ای، رحم ما باید. لاجرم بیمن دم و قدم بو سعید آفتاب [ه] عقل از افق افقت عثمان بدمید. پیر خود را در پیش جوان و جل و خجل عاشق و صادق شرمسار و در غایت ضعف و نهایت انکسار یافت. خواست تا سر بر پای شیخ نهد و حاشیه سجاده او را بلبادب بوسه دهد. شیخ دریافت و بشتافت و سر او را از منزل رکوع که نیم ره مسکن استکانست سجود دست بمقام قیام باز آورد و فرمود تا در خانقاه او را به منزلی عزیز فرود آوردند. چون نصاب انضیاف ثلاث تمام شد برخاست و درخواست تا چیزی از خدمات خانقاه نامزد او شود. شیخ فرمود که ترا در وقت بجای خود رفتنیست و خالص اصحاب و خلص احباب را از ما گفتنی کی اگر هر کیایی بو سعید شود شما جز عثمان سر خسی را مدانید. عثمان چون بستر نقش محبت رسید گفت من چندین کس از سالکان را دیده ام و از سر صدق از سر عشق پر سیده.

یکی گفت آب روانست،

دیگری گفت آتش سوزانست،

یکی گفت ضیفست،

دیگری گفت سیفست.

یکی گفت شرابست،

۱- [بَژت = هیات، نکرت = ناشناختگی] ۲- [صاعقه]

دیگری گفت سراست .
 یکی گفت ریاض دولست ،
 دیگری گفت ریاض محنتست .
 یکی گفت نوریست ربانی ،
 دیگری گفت ناریست شیطانی .
 یکی گفت بادیۀ بی پایانست ،
 دیگری گفت کعبۀ دل و جانست .
 یکی گفت نامۀ امانست ،
 دیگری گفت فرمان حرمانست .
 یکی گفت جامیست که مستی او [۶] بی سرانجام است ،
 [دیگری گفت] مرغی است که مرغ دل مرغ دلان را دانه و دام است .
 آخر عشق ازینها همه کدام است . شیخ فرمود که

شعر

عشق را جان بلعجب داند زانک تفسیر شهد لب داند
 عشق سلاپی^۱ اوزار^۲ سلامتست، قلابی^۳ بازار ملامتست . با شیر شریزه درو قایه سایه
 او تنون^۴ بودنست . با مار گریزه در انعکاس کاس صهباء مسموم حریف بودنست . بر
 ره گذر تیر پران خوش خرامی کردنست . با تیغ بران هم نیامی کردنست . بدنامی را
 بجان غلامی کردنست . اینست و ازین بتر، « من لم یصدق فلیجرب » .

شعر

عشقت دهدا خدای تا بشناسی سوز دل عاشقان سرگردان را
 مستیست بی می، پستیست بی پی .

شعر

اندر ره عشق چون و کی پیدانیست مستان شده ایم هیچ می پیدانیست

۱- ؟ ۲- [= ازار، پای پوش] ۳- ؟

۴- ؟ ظاهراً با اوتانیدن بمعنی خفتن مرتبط است

مردان رهش به همت و دیده روند زنان در ره عشق هیچ پی پیدانست^۱

پس این بیماری کسنانه^۲ را یکی طبیب بی طمع و بهانه می بایست تا علاج بفرماید، وجه تدارك و تعلیل مزاج بنماید. هیچ طبیبی برابر محمد حبیب نبود و آن روایت غریب «ولا الطب یا رسول الله». آن بنسبت عالم اجسام باشد اما باضافت عالم ارواح. طبیبی از محمد علیه السلام [۷] در هژده هزار عالم کاملتر نبود، و اگر نه چنین بودی داروخانه «ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین»^۳ سوی او نفرستادندی، و طلسم جسم جنّ و انس را از اعراض امراض شك و شرك بواسطه دلالت رسالت او شفا ندادندی، و گره مشکل عشاق و در بسته دل در بسته مشتاق را بکلید بیان او نگشادندی^۴ کی «من عشق وعف و کتم». حاضر باش کی آن طبیب درد طلب و آن خطیب وفد عرب، رهبر رفاق اصفیا، سرور عشاق انبیا چنین فرمود که هر کرا تب محرق عشق در مغز استخوان افتد و شرارت جمرات «ففی فؤاد المحب نار هوی» خرمن صبرش را بسوزد و سیلاب آفت و گرداب مخافت «العشق اوله و سواس و آخره افلاس» اساس استیناس او را براندازد و عرض عشق بجسم و قالب و جوهر روح او قایم گردد، در هوس وصال ماه رویی همه شب چو صبح ستاره فشانند، در طلب طرب خرشید عارضی همه روز چو شام خونابه چکانند، از بیم فراق سیم بری رخساره چو زر دارد، از تاب روی معطر و آب روی منور دلبر جان خود را میان آب و آذر دارد، بامید آب روی قبول سکک دربان خانه دوست دشمن دوست روی نفس را با خاک کوی برابر دارد.

شعر

در عشق ز بنده بنده تر باید بود مولای سگان در بدر باید بود

۱- رباعی از باخرزی است.

۲- کهنه و فرسوده را گویند (فرهنگ نفیسی)

۳- قرآن ۱۷/۸۲

[۸] هر ك در آرزوی كلر خساری از خار بستر سازد از دست تعلق پایدام طلب
 بادام عقد شكر لبی بسان پسته نمك بر جگر خسته اندازد ، در كوی عشق خانه گیرد ،
 از سر صدق شكرانه پذیرد .
 بلی در عالم عشق این همه بلامی بایست ، لیكن یكی هنر دارد كه هزار كار بیكی
 باز آرد .

شعر

در عالم پیر هر كجا بر نائیست عاشق بادا كه عشق خوش سودائیست
 اگر چه بمنشور و منظوم صد هزار معلوم و نا معلوم بروی عاشق مرحوم محروم
 گفته اند ، لیكن بالماس انفاس این دُر هم سفته اند .

شعر

عشق ار چه بلای روزگارست خوشست
 و این باده اگر چه باخمارست خوشست
 و رزیدن عشق اگر چه کاریست بزرگ
 چون باتونکاری سرو کارست خوشست^۱
 مَن عَشَقَ ، یعنی هر درخت نهاد كه عشقه عشق بدو در افتاد او در آن مقام
 بیدادی داد نهفتگی بداد. پرده عفت از پیش فرو گذاشت ، آن راز را در نهان خانه ضمیر
 از کبیر و صغیر مستور داشت . اگر از وجه حلال بقمه^۲ قبه وصال بر آید سعیدست ،
 و اگر از خوف ذوالجلال و نومییدی اتصال فرورود شهیدست. باری بفتوی مفتی ملکوت
 و انهاء منهی اسرار سرایده جبروت عاشق بر عشق زیان نکرد ، حیات او سرمایه
 سعادت آمد و ممات او پیرایه شهادت گشت ، « ز این سعادت حبذا و زان شهادت مر حبا ».

۱- رباعی از باخرزی است

۲- قله و ستیغ کوه

[۹] لیک کار در نهان داشتنت . عجب کاری! نبی می فرماید: گتم . و متنبی
نعره می زند: «ومن سرّه فی جفنه کیف یکتم» ، در مقامات عشق ازین عجبت نیست .
علم عشق بدست و نقاب عفت بر روی زهی بشتاب است . لاجرم از سینه های گرم این دم
سرد بر می آید .

شعر

یا حسرة للعاشقین تحمّلوا ستر المحبة والهوى فصح^۱

این خود حال و مآل عشق بازان عالم مجاز بود . اما از احوال مشتاقان جمال جلال کریم
کار ساز خبر چیست: «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأثم الله
بقوم یحبهم و یحبونه»^۲ .

بسم الله الرحمن الرحیم . بسم الله نام آن پادشاهیست کنی میلان دلهای عشاق
بدر گاه اوست و هیجان جانهای مشتاق بیار گاه او . قلم حکمت او صورت آدم و هیأت
عالم را نکاشته ، و کرم نعمت او همه را در مهمان خانه انس داشته .

مرقع پوشان جوامع صوامع خانقاه پیروزه افلاک از هیبت جلال اوسر برزانو
نهاده ، و دزدی کشان خرابات خراب حال از دور جام وصال او در پستی افتاده . چون
از حلاوت نام دوست کام جان شیرین شد از تلاوت کلام دوست گوش هوش را صدف
در نمین گردان ؛ از آیات بیّنات و کلمات مبیّنات این کتاب [۱۰] مبین کدام آیت
بر خواننده ای تابر خوان امکان ما حاضر وقت بحضور دوستان آرم و از لطایف عشاق روایتی
و از صحایف اشتیاق حکایتی بگزارم ، «یا ایها الذین آمنوا اقرؤا بر بینه و اذعنوا لاطاعته» .
این مایده خاص بود . این فایده اهل اختصاص بود . این زبان عرب بود . این
بیان ادب بود ؛ این رموز عشاق بود ؛ این کنوز اشتیاق بود . این خلاصه لغات بود .
این خلص سوغات بود . لاجرم لایق شمع جمع «والذین اتقوا العلم درجات»^۳ بود .

۱- از شهاب الدین سهروردی است (عیون الانباء ، بیروت ۱۹۵۷ ج ۳ ص ۲۷۸)

و مصراع اول چنین است: و ارحمنا للعاشقین تکلفوا . . .

۲- قرآن ۵۴/۵ ۳- قرآن ۱۱/۵۸

گریافتند نزل تجملی عجب مدار سختی راه وادی ایمن کشیده‌اند
مدتی بیاید تاجوینده جواهر زواهر اسرار دردربای مجاهده تکرار غواصی کند
تا چیزی از اسامی مسمیات کی از نقطه نری تا الواح زبرجدین سماوات باشخاص و
اعراض کاینات موضوعست بداند، آنگاه آنرا بخامه تکرار بر صحیفه خاطر ثبت کند.
بعد ازین استاد مرشدی یا مرشد استادی بیاید تا ادوات آن بدو نماید و بموارد مصادر
در آید، چنگ در شعب ثلاث و منشعب زند و در تصحیح تقاسیم معتل و صحیح روز کاری
صرف کند و در نحت کموز رموز سالم و مهموز رنجش مضاعف شود. چون ازین مقامات
در گذرد مدنی کرد تحقیق معانی و تطبیق مبانی [۱۱] نظم و نشر فصحای عرب بیاید
بر آمد تا آنگاه زبان اهل حجاز نقاب بگشاید. پس اگر اسرار تفسیر جمله بزبان عرب
تقریر کرده شود بعضی از دوستان بی نصیب مانند و خوب رویان فواید جو در پرده
زبان حجازی روند. چشم عقل صحراء بیان طرازی ایشانرا نبیند. چابک سواران
معانی جو بر مر کبان تازی جولان کنند، آنها که تازیانه تأدیب ادیب نخورده باشند
بگرد ایشان کجا در رسند. پس صواب آنست کی مایده فایده را عام نهیم، باقی درر لطایف
را بزبان دری تمام کنیم.

شعر

با یار نو از غم کهن باید گفت با او بزبان او سخن باید گفت
«لا تفعل و افعل» نکند چندین سود چون باعجمی «کن و مکن» باید گفت
یا ایها الذین آمنوا... «یا» حرف نداست و «ای» اسم منادی است و کلمه
«ها» از هواء هویت در هوای دل و جان آفاق صداست. «الذی» اسم موصولست، صله
او «آمنوا» که بیان اقبال و نشان قبولست. حاصل خطاب رب الارباب آنست کی
ای مؤمنان و ای کر ویدگان، ای برگزیدگان عالم ازل و ای برکشیدگان فضل
لم یزل، ای کسانی که جمال ظاهر شما باقرار مزینست و کمال باطن شما بتصدیق
کلشن، طوطی زلفان شما در قفس دهان سوره توحید اخلاص خواند، و سیمرغ دل در پس

کوه قاف سینه جناح [۱۲] انشراح می جنبابد . بدانید کی خطاب رب الارباب آنست کی «من یرتد منکم عن دینه»^۱. هر کک درگاه جلال ما را بماند و روی دل از بارگاه لایزال ما بگرداند از دایره وفاق روی بابق آرد ، عهد محبت ما را بر سر طاق نهد ، بی نیازی ما اورا بدو نماید ، کارسازی مادیگری را بجای او بنشاند . «کنی عاشق نمی یابد کنی دلخسته کم دارد»^۲ ، «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه»^۳ ، «دوست دارد که دوست دارندش» . جنین جن و انیس انس را از خالی آباد عدم بعالم ایجاد واحداث از برای آن آورده اند تا بار وجود عشق «یحبهم و یحبونه» را بکشند ، از سر صدق و سر عشق ببند کی بارگاه کبریا مشغول باشند کی «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»^۴ . کیست کی دست تصرف سلطنت محبت زنجیر قهر عبودیت در گردن جان او نینداختست ، اما تا عاشق بر چیست و عشق با کیست ؟ یکی از کمال نصاب «والجنون فنون» دل بر عنای عذرای آفتاب داده ، دیگری از ساده دلی در روی ماه آسمان سر بر زمین نهاده ، ترسایان روم از سم خر کاری بر ساخته ، خرطبعان هند با گاو در ساخته ، بت پرستان چین در پیش چوب و نی رنگین جبین بر زمین نهاده و از کمال جهل و نقصان خرد باچندان بت باجان دل و جان بدان بت [۱۳] بی جان داده ، و ازین عجبت آنک طایفه ای مقصود خود را معبود خود دانسته و هوای خود را خدای خود گرفته کی : «افمن اتخذ الله هوا»^۵ تا بدانی که هیچ صحرای سینه از خار خار محبت خالی نیست ، هیچ روضه دلی بی گل عشق جانان نیست ، اما معشوقه بقدر همت عاشق باشد ، «علی قدر اهل العزم تانی العزایم» ،

از غم چو گزیر نیست باری غم تو

هر گز باشد کی آینه دلت از زنک غیر پاک شود ، پر تو انوار تجلی «ولکن انظر»

در وی نمودن گیرد .

شعر

چون صبح ولای حق دمیدن گیرد
 جان از همه آفاق رمیدن گیرد
 جایی برسد مرد که در هر نفسی
 بی زحمت دیده دوست دیدن گیرد^۱

آنها که سالها بر در حجره محبت « یحبهم و یحبونه » معتکف بوده اند و هر چه رقم « ماسوی الله » دارد از حرم سینه بیرون کرده اند نه بر آسمانی التفاتی بوده و نه بر زمین ، نه امید بهشت دامن وقت ایشانرا تاب داده و نه خوف آتش دوزخ گریبان حال ایشان گرفته ، نقود کابینات از صفحه ضمیر ایشان بکلی محو شده ، مگر هستی او و طلب او ترا که بر هر گوشه ای از ریشه دستار خود عشقیست ، بر هر ترکی از کلاه جاه خود میلیست ، بر هر تکه ای از قبای بقای خود تکیه ایست ، دعوی [۱۴] محبت از تو چگونگی نه درست آید . درین راه منزل اول دل دادنست و منزل دوم شکرانه راجان بر سر نهادن .

استاد علماء بشر ، نقاد سبیکه فقه و نظر مولانا رضی الدین نیشابوری رحمه الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق آورده است کی جوانی برای تحصیل علم بشهر بلخ آمد . در مدرسه ای نزول کرد . روزی از در باغی بر گذشت . ناگاه نظر او بر زنی صاحب جمال افتاد . سلطان عشق آن دختر در دل آن نیک اختر سر پرده تصرف بزد . لذت خواب و خور ازو زایل گشت . وظایف تحصیل و لطایف علوم بر خلل شد . هر دم آثار ضعف و نحافت ظاهر ترمی شد . استاد را بسبب خاطر و قادی در حق او مزید اعتقاد می بود . چون تراجع فهم مشاهده کرد بتفحص و استکشاف کرد او بر آمد ، و جوان کس را بر سر خود اطلاع نمی داد .

شعر

دردی کی ورا علاج روی تو بود از آمدن طبیب بیگانه چه سود ؟

تا کار بجائی رسید که جوان صاحب فراش گشت . استاد شریکی را که با او مقام محرمیت داشت نزد او فرستاد و بزبان او پیغامی داد کی پنهان داشتن عشق بحیا و مروت نزدیکست ، اما چون کار بجان رسد بر تو بشرع واجبست کی ما را خبر کنی کی دل تو بسته کیست تا اگر بوجه [۱۵] شرع ممکن گردد در اجتماع شماسعی کنم . چون نقاب حیا از پیکر مراد بگشاد و منزل جانان نشان داد ، اتفاق را پدر دختر از مریدان مخلص استاد بود . بحکم اعتمادی کی بر صدق اعتقاد و ارادت او داشت ، او را طلب کرد و گفت ترا بردیانت من آن اعتماد هست کی هرگز بخلاف شرع کاری روا ندارم ، پدر دختر گفت عقیدت من در زهد و ورع تو آنست کی هرگز صغیرهای پیرامن ضمیر تو نگردد . پس استاد صورت حال با او در میان نهاد و گفت کار این جوان بوفات نزدیکست ، صواب آنست کی دختر را بفرستی تا ساعتی بر سر بالین او بنشینند و چون این مقاتلت برای صیانت نفسی معصوم می باشد از وجه شرع رخصتی توان یافت و اگر جوان از هلاک بجهت نکاح کرده شود و شرایط و رسوم آنرا اقامت نموده آید و اگر بجوار رحمت حق رود تا بقیامت بتقصیر آن منسوب نباشیم . پدر دختر چون این سخن را بر قانون شریعت و منوال حکمت یافت گفت : « سمعاً و طاعة » . حالی برفت و دختر را بسرای امام فرستاد . استاد اهل حرم را بفرمود تا آن واقعه بردل اوسهل کردند و او را بر سر بالین جوان بردند . جوان [چون] جمال معشوق را بدید بی خود گذشت .

شهر

[۱۶] فما هو الا ان اراها فجأة فابته حتى ما اكاد اجيب

چون دختر قوت ضعف جوان بسبب عشق خود بدید و تغیر احوال بواسطه ملاقات مشاهده افتاد بروی ببخشود و رقتی در وی پدید آمد و آب از چشمه چشم بگشاد و طویله مروارید آبدار در بازار رخسار عرض داد و گفت چون حال چنین بود هم از اول چرا اعلام نکردی تا کار بدین درجه نینجامیدی؟ بتمام آن روز ترتیب خدمتی و شربتی که جوان بدان محتاج بود دختر بنفس خود اقامت نمود ، چندانک عذرای

آفتاب روی بحجله مغرب نهاد و طلایع لشکر قادر در اقطار پیدا شد. جوان قطره‌ای چند اشک حسرت بر عارض خود بیارید و گفت :

شعر

آمد شب عشق و تو نباشی دانم
رو رو که من امشب نه همانا مانم^۱
در وصل تو بسته بود جانانای جانم

چون تو رفتی^۲ ز دست شد درمانم^۳
دختر با آب دیده شب خوش باد کرد و برفت . جوان در عقب آن مسافر جانرا بمشایعه^۴ جانان از زوایای حجره تن ناتوان بیرون فرستاد و آن واقعه دردناک هم در شب منتشر شد. روز دیگر کمابیش هزار کس از اصحاب فضل و ارباب لطف طبع که ایشانرا با آن جوان معرفتی نبود برای او جامه در نیل زدند و بمشایعه^۴ جنازه جوان عاشق بیرون آمدند.

شعر

هان ای دل و هان ز عاشقی دست بدار
کان زخم چشیده‌ای و دیده سر کار
زان رفتن جوی جوی خون بر رخسار
یاد آور و جای جای نه پای امبار^۴
ونفعناه ایانا ، والحمد لله رب العالمین.

۱ - جانم (رباعیات چاپ سعید نفیسی)

۲ - چون رفتی (رباعیات چاپ سعید نفیسی)

۳ - رباعی از باخرزی است

۴ - رباعی از باخرزی است - (این بار ، در رباعیات چاپ نفیسی)